

شوالعلي

کتاب مستطاب در تحقیق مشغوبی و تعریف مشغوبی گویان فارس

محمدي به

هفت آسمان

از تألیفات قدوة المحققين زبدة المدققين

جناب

مولوي آغا احمد علي احمد



بسمک ایشیا تک سرسینې اف بنگال

در مطبع بیست مشی پریس

واقع شهر کاندھ

فرستاده ۱۸۷۳ ع چاپ شده

فهرست کتاب هفت آسمان



صفحه

۱	اوج (ای مقدمه کتاب)	۱
۲	احوال طبع سکندرنامه بحری	۲
۳	تحقیق - مسیری در متن	۳
۴	ذکر اوزان مثنوی	۴
۵	طرح مثنوی گوئی	۵
۶	ذکر آدم الشعرا رودکی	۶
۷	ذکر ابو شکر بلخی	۷
۸	ذکر دقیقی بخاری	۸
۹	ذکر ملک الشعرا عنصری	۹
۱۰	ذکر شاعران و شاعران ایرانی	۱۰

مذکور

۱۶ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی

۱۷ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر حکیم ناصر خسرو غازی

۱۸ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر فخر الدین اسعد گرگانی

۱۹ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر حکیم قطران الاجلی

۲۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر مسعود سعد سلیمان

۲۱ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر حکیم سنائی غزنوی

۲۲ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر عمیق بخاری

۲۳ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر نظامی عروضی سمرقندی

۲۴ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر فصیح جرجانی

۲۵ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی گنجوی

۲۶ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ آثار اوزان مثنوی

۲۷ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ آسمان اول در بحر سیرج

۲۸ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ مثنوی الاسرار نظامی گنجوی

۲۹ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی

۳۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ قرآن السعدی خسرو دهلوی

۳۱ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ مثنوی جلال فرغانی

۳۲ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ روضة الانوار خواجوی کرمانی

۳۳ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ مثنوی البراز عماد فقیه کرمانی

۳۴ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ گلشن ابرار محمد کاتبی

عقده

- ۸ ساقی نامه مسیحی ۸۲
- ۹ تحفة الاحرار ملا جامی ایضا
- ۱۰ مثنوی کعبه جامی ۸۸
- ۱۱ مثنوی آصفی هروی ۸۹
- ۱۲ منظر الابصار قاضی سنجانلی ایضا
- ۱۳ فتوح الکرمین محسن لاری ایضا
- ۱۴ مظهر آثار امیر شاهه کرمانی (ن) مظهر الاسرار ۹۰
- ۱۵ گوهر شهوار عبدی جذابدی ۹۹
- ۱۶ مشهد انوار غزالی مشهدی ۱۰۰
- ۱۷ مرآة الصفات غزالی مشهدی ۱۰۲
- ۱۸ نقش بدیع غزالی مشهدی ایضا
- ۱۹ قدرت آثار غزالی مشهدی ۱۰۴
- ۲۰ منظر انظار رهایی هروی ۱۰۵
- ۲۱ دوتا مثنوی نویدی شیرازی ایضا
- ۲۲ مشاهد داعی شیرازی ۱۰۶
- ۲۳ مثنوی قاسم کاهی ۱۰۷
- ۲۴ مهرو دقای سالم محمد بیگ ۱۰۸
- ۲۵ مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دوانی ایضا
- ۲۶ خلد برین سلفا و عشق کرمانی ۱۰۹

مجموعه

۲۸	مجموع الابرار عرفی شیرازی	۱۱۱
۲۹	زبدة الافکار نیکي اصفهانی	۱۱۴
۳۰	مرکز ادوار شیخ فیضی قیاسی	۱۱۵
۳۱	مثنوی زاهد	۱۲۶
۳۲	مثنوی میر محمد معصوم خان ناسی	ایضا
۳۳	مثنوی مولانا علی احمد نشانی	۱۲۷
۳۴	تحفة میمنه محمد حسن دهلوی	۱۳۱
۳۵	مثنوی شانی تکلر	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملک قمی	۱۳۳
۳۷	دیده بیدار حکیم شقایق اصفهانی	۱۳۴
۳۸	زبدة الاشعار قاسمی گونابادی	۱۳۶
۳۹	دولت بیدار ملا شیدا	۱۳۸
۴۰	مثنوی شیخ بهاء الدین عاملی بهائی	۱۳۹
۴۱	حسن دایوسوز زلالی خواند ساری	۱۴۰
۴۲	مثنوی باقر ناشی خرد	۱۴۳
۴۳	مثنوی قنسی حاجی محمد جان مشهدی	ایضا
۴۴	مثنوی سلیم محمد قلی	۱۴۴
۴۵	شی حکیم خانق گیلانی	۱۴۵
۴۶	نجاتی گیلانی	ایضا

مثنوی

- ۱۴۷ مثنوی الهی سعد آبادی ۱۴۶
- ۱۴۸ مثنوی ابراهیم ادهم مقوی ۱۴۷
- ۱۴۹ مثنوی غافل محمد تقی ۱۴۸
- ۵۰ مثنوی فدایی محمود بیگ ایضا
- ۵۱ مثنوی مولانا غیاث سبزواری ایضا
- ۵۲ مظهر الانوار هاشمی بخاری ۱۴۹
- ۵۳ مثنوی صفا محمد باقر نایینی ایضا
- ۵۴ مثنوی ملا صبحی بدرم بیگ ایضا
- ۵۵ مثنوی ملا محمد شریف ۱۵۰
- ۵۶ مثنوی فایز میرزا علاءالدین محمد ایضا
- ۵۷ مثنوی طاهر وحید ۱۵۱
- ۵۸ مثنوی والهی قمی ۱۵۲
- ۵۹ مثنوی درویش حسین والہ هروی ۱۵۳
- ۶۰ مثنوی سنجر کاشی میر محمد هاشم ایضا
- ۶۱ مثنوی میرزا فصیحی هروی ۱۵۴
- ۶۲ مطلع الانوار میر باقر داماد اشراقی ایضا
- ۶۳ مثنوی میرزا جلال امیر شهرستانی (مغنیانی) ۱۵۵
- ۶۴ مثنوی میر فتحی کاشی ۱۵۶
- ۶۵ مثنوی اشرف سائیدارانی ۱۵۸

مثنوی

- ۶۶ مثنوی خفاف ۱۵۹
- ۶۷ مثنوی ابو شعیب ۱۶۰
- ۶۸ مثنوی صادق تفرشی ۱۶۱
- ۶۹ مثنوی لایق میر محمد میران ۱۶۲
- ۷۰ مطلع انظار شیخ محمد علی حزیں امفہانی ۱۶۳
- ۷۱ مثنوی حکیم میرزا حبیب اللہ شیرازی منخلص بقآنی ۱۶۴
- ۷۲ مثنوی درد و داغ اسد اللہ خان غالب ۱۶۵
- ۷۳ مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور ۱۶۶
- ۷۴ مثنوی یک رفته او ۱۶۷
- ۷۵ دیگر مثنوی یک رفته او ۱۶۸
- ۷۶ مثنوی تاج سخن از مولوی محمد عبدالرؤف وحید تخلص ۱۶۹
- ۷۷ مثنوی مشرق الانرار از مولوی عبدالرحیم گورکھپوری ۱۷۰
- تمنا تخلص عرفنا عام و شری ۱۷۱
- ۷۸ مثنوی چار و بیچار - از ابوالعاصم عبدالکلیم عاصم تخلص ۱۷۲
- ذکر چند مصرع گویدان بممله ۱۷۳
- ذکر به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر ۱۷۴



* هفت آسمان *

بسم الله الرحمن الرحيم *

M.A. LIBRARY, A.M.



PE2213

الحمد لله رب العالمين * و الصلوة على رسوله محمد الامين *
 وعلى آله و اصحابه اجمعين * (اما بعد فقير كثير التقصير احمد
 وامى نمايد كه پيشروان اين اهالي كميته اشياك سوسيئي كنند
 نصف اول از جلد دوم سكوندنامه كه درين ديار بيمري اشتهار دارد
 بتصحيح جناب داکتر اسپرنگر صاحب و آغا محمد شستري بطبع
 آورده بودند - و درين روزها كه سنه يک هزار و هشتصد و شصت و نه
 عيسوي (۱۸۹۹) و سنه يک هزار و دص و هشتاد و پنج (۱۲۸۵)
 بيمري ممي باشد از باب كميته مزبور نصف اخير آن بتصحيح فقير
 طبع كردند - سپس خواستند كه ترجمه مصنف آن شيخ بزرگوار
 نظامي گنجوي عليه الرحمه با نيت از بيان مفهومي كه آن
 چيست - و از كي - و از كمست - و وزنش چقدر - و مفهونش چه -
 ميما كميته پنج گنج او كه نهمه نظامي شهرت دارد و جواهرها
 آن نيز مرقوم و مطبوع شد - بظاهر اين ارتكورها همچو فتنه انگيزي
 و بهارستاني جاسبي عليه الرحمه - و نكته الشعراي دولت شاه سرفرازي -

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
و مرآة العالم بختاورخان عالمگیر - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفهان - و ریاض الشعراء علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
اصفهان - و کلمات الشعراء سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
(که در ذکر شعراء صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
استنباط و التماس نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
برگذاشته می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
کرده شد - فرق دریایی معروف و مجهول وضع که در آخر کلمه
بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسر علامت
اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بت ترکیب بمنزله یاء کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر

درین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و سلاجقی علیه الرحمه

نام مثنویات صیده خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید //

اوج (۴) تعریف مثنوی رفاقیه و ردیف آن

گشته - و فصل بعکس آن - و نشان دادن اختلاف نسخها *
و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
• هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقرره در فرق دال و ذال (که
اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مهمله است و گرنه معجمه)
موقوف است - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط ابن دیار است -
و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشباکک سوسیپتی می باشد - سیم
نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بود در دهاکه نویسانیده
بودم - و این در محنت قریب بآل - و در نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یک از مطبع
حسینی - و یک نول کشوری - این چهار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خلله داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون نای مثنیّه
و فتح نون و الف مقصوره) اسم است معدول از انثین انثین
بمعنی دو دو - الف بتأخذه مولوی در حالت التماسی
نسبتا بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
می باشد آذر مثنوی نام کردند - مولانا قاسم کاتبی در
رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در ثری رقیقه زیب است و در
مثنوی عکس آن - انتحی *

و مثنوی همچو رباعی و غزل از مختصرات عجم است - و
پسیفان عرب از ایشان فرا گرفته اند و مزدوج نام کرده - کما قال صاحب
المیزان الوافی - ولم تکن للمتقدمین من العرب آلا القطعات و القصاید -
و المتأخرون اخذوا سایر انواع الابیات من العجم کالرباعی المشتهر
بالدبیت - و المزدوجۃ المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین است - و المثنوی
عند العجم ابیات متفقه الوزن - کل مصراع منها یوافق المصراع
الآخر المکافی فی القافیه - انتهى - و ملاحسین واعظ کاشفی نیز
در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت چیزه را گویند که
منسرب باشد بمثنی یعنی دو - و در اصطلاح شعره باشد که
هر مصرعه از دو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود
و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت گردانیدنست
یعنی شاعر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى -
و هكذا فی مجمع الصنائع و غیره *

و ملاحسین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر
(ای مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و تواریخ استعمال کنند
از آنجهت که نظم و قایع و مطولات احوال بر یک قافیه از قبیل
مستحیلاتست چون شاهنامه و امثال آن - تم کلامه *

(١) در مصراع و غوره - ازدواج - جفت و قرین شدن باشد

(٢) ای بر یک نوع قافیه که در غزل و قصیده می باشد

ارج (۵) وزن و طرح مثنوی

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنائع و هفت قالم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشف اصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی گویند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنائع - انتهى *

من میگویم یکی از رمل مسدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فعلات - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل است - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این سی آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گوی

در انشاء سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علماء و فضلا بزیان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - آسا در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفتا بزیان فارسی بهرام گور بوده است ، و نیز حکایتا کنند که امیر عبدالله طاهر که بهوزن خاقانی عباسی امیر خراسانی بوده روزی در نساپور دیده شد

اوج (۶) ذکر آدم الشعرا رودکی

بود شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتیست که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم - مارا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون کرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بروزگار شاهان سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل از او شاعری که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتهای ملخصه در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکی بود رحمة الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سہیلی گفته که دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکی از فضلاء زمان او امر کرد - تا آن نسخه (ای کلیله و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکی شاعر بفرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داده - انتهای و در دولتشاهی نیز نوشته که استاد رودکی کتاب کلیله و دمنه را بموجب اشارت امیر الامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتهای

اوج (۷) آدم الشعرا رودکی

و هكذا في مرآة الخيال - وائله داغستاني در ریاض الشعرا نوشته که حکیم
محمد البردکی السمرقندی - اسم اصلش عبدالله و کنیتش ابوجعفر
و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقه علمیة بلغا و از فصحاى طایفه
شریفه شعراست - جمیع شعرای زمان ریزه خور خوان بلاغت
و خوشه چین خرمین فصاحت اویزند - الحق وی نادره دوران و
اعجوبه زمان بوده - در شیوه سخنوری و آئین بلاغت گستری مخترع
طرز و اطوار است - و اوست که زبان طعنی عرب را از عجم کوتاه کرده - و
عرب را بشتاحص عجم معترف ساخته - استاد رشید در حق وی
گفته است *

گوسری باید بعالم کس به نیکو شاعری * رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
شعر از او من شمرم سیزده ده صد هزار * هم فزونتر آید ار چونانکه باید بشمری
شعرای عالیمقدار اکثر مداحی او کرده اند - انتهی - و آذر اصفهانی
در آتشکده آورده که استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت
سلطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکار
زبان گشوده - گویند بغیر شعر از بهرام گور و مصطفی از خلف
یعقوب ابن لیث صفار شعر بزبان فارسی گفته نشده - و آخر هم
شده بحتمل که بعلمت دولت عرب ضیعا نشده - بهر حال تا زمان
رودکی شاعر صاحب دیوان نبوده - تا آنکه استاد که قصه کلویه و صندل را
بنظم درآورده و از ادیبان و نویسندگان و علایق گویا یاد شده - انتهی -
در بهارستان جامی مرقوم است که - رودکی رحمه الله - وی

از شعرای ماورالنهر است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و
 تیزنهم بوده که در هشت سالگی ^(۱) قرآنرا بتمام حفظ کرده و قرائت
 بیاموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد سامانی او را
 تربیت کرده - گویند او را در بیست غلام بوده و چهار صد شتر در زیر بار
 رخت او میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکنبت نبوده
 و اشعار وی (العهد علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و در
 شرح ^(۲) یمنی مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده
 است - انتهی - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که قرطی ^(۳)
 ابو عبد الله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمرة انام از عجایب
 ایام - اگرچه اکمه بود - اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود - اگرچه
 بصر نداشته - اما بصیرت داشته - تولد وی از رودک سمروند است که
 از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قرآنرا تمام حفظ نمود -
 و بعد ازان بشعر رغبت فرمود - و نوای آن بخوبی و بجهت برافراشت -
 او را حق سبحانه آواز خوش و صوت دلکش عنایت کرده بود که
 هرگاه قفل زبانرا در قرائت کشود قفسیانرا قلوب ربوده - و اگر بگوید
 تلاوت دهانرا بانفتاح پیوسته اعلی و ادنی و پیرو برنا شیفته وی
 گردیدند - در آخر بمطربی افتاد و بریط بیاموخت - و کارش در
 نوازندگی بجای رسید که آب دستانش در مقام نواخت هم خال
 لال بپاک داد و هم آتش در جگر کدورت زد - و چون آواز او

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
و مادرالنهر بود بقریب خودش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت -
و ثروت و نعمت او بعد کمال رسید تا آنکه که او را در نیست غلام
ز خریدار بوده و چهار صد شتر در زیر بند او می رفته چنانچه
مولوی الحامی اظهار بدان کرده میگوید *

رودکی آنکه در همی سفتی * مدح سامانیان همی گفته

صله شعهای * چو دُرش * بود در بار چار صد شترش

و عنصری بتقریبی در یکی از قصاید خود میگوید *

* چهل هزار درم رودکی ز بهتر خودش * عطا گرفت بنظم کلید در کشور *

انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل

کرده و بجای - بنظم کلید در کشور - بنظم کلید و مدنه - نوشتند

و صاحب مرآة الخیال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آری بکشور خودش * و هم صاحب هفت اقلیم

گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حافظ

بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی برخاستند - اما

چون نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را

نظامی پیدا آمد - فدوة شعری آن دودمان رودکی بوده - و او اول

کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعری آل سامان

دیگر شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن

موسی الفراءوی ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر محمد بن الحسن

و ابوالمظفر نصیر بن محمد النیسابوری - و محمد بن عبد الله الجندی
و ابو منصور عماره بن محمد المروزی - و دیقی^(۱) - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثراً از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعرا گفتند - انتهی - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکی سمرقندی کاروان سالار شعراست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بدترین سخن بداشت
و الوان گلیا را گلسته ساخت - امیر نصر سامانی اورا تربیت
کرد - و بفرموده او کتاب کلیله و دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صاه
برگرفت - انتهی - در وجه تخلص او برودکی درلشاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لبالباب محمد عوفی آورده که شعرای

آل طاهر و آل لیث و آل سامان این دوازه کس بوده اند - یکم

حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمرو لیث

سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعیب صالح بن محمد

هروی - پنجم استاد ابو عبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالعباس

الفضل بن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم

ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشاپوری - نهم ابو عبد الله محمد بن

عبد الله جندی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم

ابومرید بلخی - دوازدهم ابومرید بخاری - انتهی *

نیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضوع است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتهای و در شرع الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بنانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثله فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر بار * انتهای - غالباً این بیت از کلیله و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بنابر حکم قلت از یاقوت ام فرو کبریت احمر عزیزتر است - انتهای - و قاسم ادوانی در سلم المموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلیس ابونصر بن احمد بود کتاب کلیله و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمائة (۳۲۰) نظم نمود - انتهای - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتهای - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما والده داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدیم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعرا و

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنه (۳۳۰)
 ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * * شعر *
 تو سیمین تنی من چو زرین ایغ * تو تابان مهی من چو سوزان چراغ
 بدشمن بروت زندگانی مباد * که دشمن درختی است تلخ از نهاد
 انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
 من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
 ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هر دو معاصر باشند
 بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیده و دمنه که در سنه عشرين و
 ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدام بود بر ابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هفت اقلیم
 مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنان
 از خفقت صبا گرو بوده - و لطافت ابیاتش آبخوانرا به نام و
 نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیلل سلطنت
 خراسان و توران بفرق آل سامان مکمل گردید خواستند که احوال
 سلاطین عجم را در سلسله نظم انتظام دهند - چون در آن وقت مرتبه
 نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپدیده بود هر آینه
 از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نویت بامیر نوح بن منصور رسید -^(۱)

(۱) امیر نوح بن منصور از احفان امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه دویست و هشتاد و هفت

(۳۷۷) شیخ روی درگذشت - مفتاح التواریخ ۱۱

ذکر دقیق‌ی بخاری

همگی همتش بدان مصروف گردید که سالی این اراده از مصباح عطای او بحصول پیروند - لاجرم دقیق‌ی را که قدوه شعرای عصر و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت - و دقیق‌ی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب در سبک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت * جوانی بپایان گشاده زبان * سخنگوی و خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیته هزار * بگفت و سر آمد بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد و امروز شعر دقیق‌ی بغایت عزیز و نایاب است - انتهای - و در مفتاح التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقیق‌ی اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از طوس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سمرقند میدانند - بهر حال از اشعارش چیزی در میان نیست - اما میتوان یافت که دقیق‌ی طبع و دلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد - انتهای - در بهارستان جامی سرقومست که دقیق‌ی رحمه الله علیه از شعرای ماقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کامیارش -

فردوسی آنرا با تمام رسانیده - انتہی - فردوسی در جلد سیم شاهنامه
این اشعار دقیق آرد و ذکر او در آن کرده - کما سیجی *

دیگر از مثنوی گویند قدیم استاد سخنوران ملک الشعراء عنصری
بوده است - جامی رحمه الله در بهارستان فرماید که عنصری -
وی مقدم شعرائی عصر خود بوده است و در ایمیون الدوله
محمود سبکتگین بنظر قبول ملاحظات فرموده - گویند و در
مثنویات است بسیار - موشح بمدح سلطان مذکور - یکم از آن موشوم
بوامق و عدرا - اما از آنها اثری پیدا نیست - انتہی - دولتشاه
سمرقندی گفته - ابو القاسم حسن عنصری - مناقب و بزرگواری
او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعرائی روزگار سلطان محمود
بوده - و او را وری شاعری فضایل است - و بعضی او را حکیم
نوشته اند - چنین گویند که در رکناب سلطان محمود چهار صد شاعر
متعین و ملازم بودند و پیش او مقدم همه استاد عنصری بوده و
همه بشاگردی او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصوب
شاعری با ندیمی ضم بوده - و پیوسته مقامات و غزوات سلطانرا
بقید نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصری را
مثال ملک الشعرائی قلم و خود از زانی داشت - و حکم فرمود که در
اطراف ممالک هر کجا شاعر و خوشگویی باشد سخن خود بر
استاد عنصری عرضه دارد تا استاد غنث و ثمین آنرا منقح کرده
بعرض رساند - دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مجموع

آن اشعار مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات و مولد
استاد عنصری ولایت بلغ است - و مسکن دارالملک غزنین - و وفات
او در شهر سنه احدی و ثلاثین و اربعمیه (۱۴۳۱) در زمان دولت
سلطان مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتهى - در آتشکده نوشته -
گویند عنصری شبیه هزار بیت گفته - مثنوی و امق و
اراست - انتهى - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست
چون نهر و عین و وامق و عذرا - و خنگ بیت و سرخ بیت - که هر یک
گنج بدایع و خزانه لطایف است - اما در بنو قس شعر از مثنویات
بنظر نیامده - انتهى - بعضی ابیات مثنوی عنصری بجای خود آید -
صاحب مفتاح التواریخ گفته *

بکین وفاتش ز حور و پری * نداسی بر آمده که - یا عنصری

- سنه ۱۴۳۱ -

دیگر از قدماشیر پیشه سخنوری اسدی طوسی است - در آتشکده
گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یک از شعرای
سبعه است که در خدمت سلطان محمود میبوده اند - فردوسی
اکتساب کمال سخنوری از وی کرده - انتهى - در دولت شاهیه نیز
نوشته که - افتخار القضا اسدی طوسی - فردوسی شاکر اوستا -
از جمله متقدمان شعراست - طبع سلیم و در مستقیم داشته
در روزگار سلطان محمود استاد فرقه شعرای خراسان بوده است - و
از بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند - استغفا خواسته و پیری

ارج (۱۹) پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت زیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهی - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) به عالم سرمدی شتافت - و بعضی رجعت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جالوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گزاری ابو القاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه و یوسف زلیخا از - و هر دو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعه مایه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسیه - کذا فی دولت شاهیه - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو غریبست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین کرد کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسینی بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان نجاشی مذکور است که - ناصر بن خسرو در غایت شعر و ادب و در فنون حکمت کامل -

اربع (۱۷) فخری گزگانی

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - او را سفرنامه ایست که در اکثر معبوره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهى - و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی او را عارف و موحّد نوشته اند - و طائفة طبیعیّه و دهریّه خوانده - و فرقة تناسخیّه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند بچه او در آداب بحجت با علما و حکما حجت و برهان محکم برده - و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدی و ثلاثین و اربعه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که او را کتابهای نظم است و همانا یکی بسعادت نامه موسوم است - و دیگر بر روشنائی نامه - انتهى - ابیات مثنوی او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گزگانیست - صاحب مثنوی و بس و رامین که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القائم بامر الله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصبه داشته - که ما فی کشف الظنون - و اله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصیحای زمان - و از اکابر بلغای دوران بوده - عیبت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان سوامع مکتوت - و طنطط صفای طبعش رنگزدای

قلوب خاوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - مستند عرفی
 در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس و رامین شعراست
 از وی در روزگار نموده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
 بیت از آن نوشته میشود * قطعه *
 بسیار شعر گفتم و خواندم روزگار * یکیک بسجد بر نقة الالبک شهیدار
 شاخه تر از امید بگشتم بحد متش * آن شاخ خشک گشت و نیارده هیچ بار
 دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگاه نیز کرد بنادائی افتخار
 زو گوتر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غاطی کرد روزگار
 مثنوی ویس و رامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
 اگر چه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که با وجود
 سادگی و بی تکلفی نهایت اختصائی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
 تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
 چه در آن وقت جمال عرایس سخن بکافی تکلفات هنوز پیدا شده
 نشده بود - مانند جادو نگهان صحران نشین بی منت سمره و غازه
 صید افکنی دلهای حزین می نموده اند - معذرا آنقدر سلاست و
 فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
 بسخندان روشن خواهد بود - انتهی کلامه - و گنیمت او صاحب
 هیئت اقلیم ابودراعه نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
 ابودراعه معمار دیار فطنت و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
 و اسعد دوران بوده - لطیف طبعش بر سپاه لفظ تهرمان و کمال

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتہی *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و اندری شاگرد او بوده - و ترمذیست
اما در بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طوطا میگوید که من در روزگار خود
قطران را در شاعری مستم میدادم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتہی - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتہی - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی و مسعود
حرفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مناج
سلطانی تبریز بوده قول ثانی راجع است - انتہی - و سنه وفات
قطران (۱۴۸۵) - اکثر اسبندگان از ثقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند قدیم مسعود سعد سلمانست - در مرثیه
و منشی او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی همدانی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبرای شعرا است و اینها

ابرج حکیم سنایی غزنوی (۲۰)

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود اوزا ستوده اند - نام او باضافه نام پدر وجد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را معاً می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عذوبت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سینه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سینه وفات او (۵۲۵) - داکتر اسپرنگر از تقوی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة و الرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجذوب بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهای - درو و در دولت شاهي مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالاسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میفرستاد تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعضی دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی صلی الله علیه و آله

در سینه (۱۶۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - فاحفظ ۱۱

اوج حکیم سنایی غزنوی

رسیده که یکم از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورده) در اینجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدح تا بکوی ابراهیم غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مرده ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نیارده - و میرود تا مملکت دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پرکن قدح دیگر بکوی سناییک شاعر - ساقی گفت سنایی مرده فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مرده احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طمع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آفریده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آورده چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفصل نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای در راه نهاده بسلول مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و عسمایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند و الله

اربع (۲۲) حکیم سنایی غزنوی

اعلم - انتہی - در مرآۃ الخیال نوشته کہ حضرت مولوی جلال الدین رومی کہ قطب وقت بودہ ہم در مثنوی و ہم در دیوان خود بہ پیروی او اقرار کردہ و با آن ہمہ فضل و کمال خود را از متابعان او دانستہ - در مثنوی میفرماید *

دیگ جوشی کردہ ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کردہ - انتہی ملخصا - و آنچه در مرآۃ الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نہ - در ہفت اقلیم نوشته کہ آنچه امروز از شیخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیثہ و ایضا کنز الموز و کارنامہ کہ

شعر ہر دو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج بودہ - انتہی - والہ داغستانی گوید کہ حکیم سنایی غزنوی * شعر * کتاب فضل و را آب بہر کافی نیست * کہ ترکیبی سرانگشت و صفحہ ہشمارہ مصنفات و منظوماتش چہرہ شاہد حالش را آیند ایست روشن - سخنان معجز آیتش در اثبات علو قدرش حجتیست مبہن و وفاتش در سنہ (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیثہ و زاد السالکین و طریق التفتیق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامہ فارسی منظوم لشیرنج محمد ابن آدم المعروف بال حکیم سنایی - انتہی - و در دیباچہ مرید الفضلا و مدار الافاضل - سنہ سنایی مرقوم است -

اوج (۲۳) عمیق - بخاری

نزد صاحب مخبرالواملین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنز است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود
قدوه اولیای حق بوده * زبده امفیای حق بوده
در جهان بود افصح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش برتبه و مکنث * گفت هاتف - ز به گل جنت
۵۲۵ هـ

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت را
سنه ۵۳۵ هـ

و نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینه الامفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته
مزار پرانوار حکیم سنایی کزایه است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او
استاد شعرای وقت بوده انتهای - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - و قصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین
و طواط سخنان او را در حدایق السحر با تشهاد می آورد و معتقد
اوست - انتهای - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

ارج (۲۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع الصنائع - آذر اصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که دو بحورین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویان نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع النواذر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکرة الشعرا نوشته که او مردت اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان و سوره را مین را بنظم آورده - انتهى - و هکذا فی آن تشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف در آن پرداخته - انتهى - درو و در خزانه عامرة دو نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرده اند *

دیگر فصیحی جرجانیست - دولتشاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکلوس بن اسکندر بن قابوس است و قصه و امین و عدرا بنظم آورده و بسیار خسته گفته است - انتهى *

و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویان شیخ نظامی گنجوی - علیه الرحمة المتوالیه من الله القوی - رسیده - و ازو زبانها شستگه - و وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیانی - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

اوج (۲۵) نوح الشعرانظامی گنجوی

مثنوی را کماله روداده - و الحق وی منتهی عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه با آسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار برجانش * دمبدم باد تا برز شمار

و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشابوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسال چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزی طوالت روا میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کرته یتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی
لنسب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولتشاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
ذاکتر اسپهنگر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انقبی *

سول شریف او کنجه است - دولتشاهی و غیره - و در هفت اولیم

اوج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار کرده می آرد
* شعر *

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنجه گم * ولی از قستان شهر قم
انتهی - و آذر اصفهانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهره
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجناب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید
* شعر *

نظامی ز گنجینه الخ چو در گرچه الخ - انتهی *
شیخ برادر قوامی مطرب است که از شاعران استاد بوده و تصدیق
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هكذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
نظامی بمطربی اشتها یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی سکا در نامه بحری که بنظر فایز

رسیده در این شعر نیافتم * همان شعر اول است و بس ۱۱

ارج (۲۷) نظام العونا نظامی گنجوی

و شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
بوده - دولتشاهی و آنشده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرده - درین باب میگوید * شعر *

گلِ رعنا درون غنچه حزین * همچو من گشته اعتکاف نشین

دولتشاهی و مرآة الخیال - اتابک قزل اسلار از روی صحبت

شیخ نظام بود بطالب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان

بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می آید و بچشم حقارت بشیخ می نگرد -

شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کویاسه دید که صد هزار

چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهرهها با کمر مرصع و حاجبان
و ندیمان برپای ایستاده - و شیخ پادشاه را بران تخت نشسته -

چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهوت شد و

خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال

شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - اتابک دید که پیر مردی حقیر

برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قام و درات و مصلا

و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و سر برآورد

(۱) کویاس - بتختانی بروزن الیاس دربار (۲) چهره - بالضم اعراد //

اوج (۲۸) استاد شاعران نظامی گنجوی

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و
صحبت داشت - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملا جامی
رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی
عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
گذرانیده است - هرگز چوب سایه شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند
چنانکه میگوید *

چون بعهد جوانی از بر تو * بدر کس نفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بودر که تو گشتم پیر * ز آنچه ترسید نیست دستم گیر

انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
واقع است - مفتاح التواریخ و نزد قاکتر اسپرنگر صاحب سن وی
شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
سنه اثنین و تسعین و خمسماية (۵۹۲) بوده است - و عمر وی
در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
اتقی و در خاتمه سکندرنامه بحرمی فرموده *

شصت آمد انداز سال من * نگشت از خو انداز حال من

اربع (۲۹) حکیم نظامی گنجوی

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در شهر سنه ست و تسعين و خمسماية (۵۹۹) بوده - مرقد شیخ در نجف است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد و شش (۶۰۶) و ذاکتر اسپهنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو (۶۰۲) - صاحب مخبرالوامین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجی را گنج دین شده حاصل * بطفیل وجود آن کامل
خمس مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش بر فعت و مکنش * شد رقم - گنجوی گل جنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصوعه آخر پانصد و نود و دو حاصل میشود - اما ایات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نود و هفت است * تاریخ *
بیگفتن من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد و نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت روال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و ذاکتر اسپهنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقرول جامی
در فحاشات در پانصد و نود و دو انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ در آخر شیخیکه از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالباً از نظامی گنجوی نبود - و رکابت ایات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

اوج (۳۰) خواجه نظامی دنجوی

و ملاجسی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کما مر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
میکنند نامه بحری فرماید * بیت *

جهان بر دهم روز بود از ایاز * نودنه گذشته زپانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الخ پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحیح
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گلِ جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گلِ جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
از آن برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آنشکده نوشته که مزارِ کثیر الانوارش حال نیز محل
زیارت اکابر و اعظم آن دیار می باشد - انتهى *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را و رای طویر شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب دلائل
طالب آندند انتهى - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغزگفتار * زیک جام اند در بزم سخن مست
و ل با باد بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * و رای شاعری چیزه دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر آنرا همین مقال - ستی

اربع (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
گرد *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا کجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هر کرا معشوق زیباتر سخن او
رسا تر - و هر چند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
مآ جایی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هر چه هست از دقیقهای نجوم * یا یکلیک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها
باستندهای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بر واسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استند ناموده اند - و اکثر آنها
تجسس صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیان معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیان آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبان وصال و مشتاقان جمال حق را دلیل وجود او هم وجود اوست - و برهان شهود او هم شهود او میگوید * شعر *
پژوهنده را یاره زان شد کلید * کز اندازۀ خودشتن در تودید
کس کز تو در تو نظاره کند * ورقه‌ای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتویافتن * عنان باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله‌پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باران
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فروزد * گریای درون نهی بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریص بر اعراض از ماسوای حضرت حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *
بر بر این دام که خوف خواره ایست * زیر کی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنجان فرست * روبه از آن رست که بود آن ترست
جهنم در آن کی که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مسطور است که از شعری گنج شیع نظامیست - فضایل
و کمالات دینی روشن - احتیاج بشر ندارد - و آنقدر لطایف و دقائق
و حقایق که بجناب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست
(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

اوج (۳۳) امام سنخوری گویان نظامی

بلکه مقطور نوع بشر نه - انتہی کلامه - صاحب مرآة الخیال
گفته - کہ بیان فضایل و کمالات او کہ تا دور قیامت بر زبانها
جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتہی - آذر اصغرافی در آتشکده
نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست -
و برای فقیری که از ارکان اربعه دیار سخن است - انتہی - و در ذکر
انوری گفته کہ بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان کہ استاد رودکی
قانون شاعری ساز کرده الی الآن کہ یکہزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
هجریست چہار کس گوی فصاحت از همگان ربوده - و ہر یک
بمفتاح زبان قفل از گنجینہ سنخوری گشوده - و درین مدت کہ
نیامده کہ لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
طوسی - دوم شیخ نظامی قسّی الامل گنجوی المسکن - سیم شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی - چہارم حکیم ابو الدین انوری
ایروندیست - در بعضے نسخہا ملاحظہ شد کہ جمعہ از موزنان از
جمعہ دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و امامی ہروی و میان
شیخ نظامی و خسرو دہلوی و میان انوری و ظہیر فاریابی کردہ
قطعات گفته - بزعم فقیر این مشولہ سوالات از تأیید و رق الخیال است
و لا بدادش ربطہ این تشبیک خارج از دایرہ انصاف است - انتہی - در
سلم السموات نوشتہ - شیخ نظامی گنجہ دستور شعری عجیب - و
مشہور اقالیم عالم است - تفصیل او بر امیر خسرو دہلوی دادہ اند -

اج (۳۴) امام مثنوی گویند نظامی

و خمسۀ او را بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی که استاد این فن و پست * درین بزمگه شمع روشن و پست
ز درانه گنجه شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * دزان بازی فکرتش رنجه شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زرده دهبی
و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
و شیخ نظامی از مبدای حال خلوت نشین و عزت گزین بوده -
و بصیبت حکام و سلاطین اقدام نموده - بلکه قزل ارسلان و دیگره
از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شائسته فیض صحبت
یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعضی
ملوک فرموده - و به اوقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهی - علیقلیخان والیه
داغستانی در رباعی الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
از فحول شعرای زمان - و اساجد بلعای دورانست - الحق از آغاز
آفرینش لغایت حال مغفوره مثل او بهر همه وجود نیامده -
آدم عالم فصاحت و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و
عجم شعرای زودست غالبندار بسیار گذشته اند که هر یک در
ملک مغفوری صاحب نایب و آرا بوده - لیکن در فن مثنوی نوی

(۵) این اشعار از جهای رح است و تمامها در آسمان ششم آید ۱

اوج (۳۵) امام مثنوی گویان نظامی

ارشد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگران را برتری مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود *

زبانان زبانی می شناسند * سخن فهمان بیانم می شناسند
حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم می شناسند
اگر اندیشه اطناب نمی بود از مثنویات^۱ خمسه قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را
بترتک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمسه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کذاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاد آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چون فصاحت را بیدین توپیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطیفیل توپیت او روز بازار - فتم *

در آتشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسانی است گویند در خواب از جناب افصح الشعر شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسه را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتهی - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلاً عن النّعمانی - آری * مصرعه *
* خمس او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النظامی الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة الاطافه
و الحجزالة علی ما شهد به المولوی الجاسی - انتهی - در آتشده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش بآشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ در میانست
جمع نموده مسمی بخمس نمودند که هریک ازان باسند عالی صاحب
تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجه هریک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس ازان
صحیح نماند اما باز یکی از پنج گنج است که مفسران تہی کیسه
بازار نظم جیب و دامان دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین
کرده و میکنند - انتهی *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون ازان کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان
ویدست * غزل *

جوبجو مست من زان رخ گندم گوندست
که همه شب رخ چون کاهم ازان پیخوندست

اوج (۳۷) امام مثنوی گویان نظامی

تأخر - انتهى - اما در دولت شاهي نوشته - ديوان شيخ نظامي راي
خمسه قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتهى - و هكذا في جواهر العلوم -
در كشف الظنون هم مسطور است - ديوان نظامي فارسي من
النظامي الكنجي صاحب الخمسه هو ابو محمد بن يوسف -
انتهی - آذر اعفاني گوید که آن ديوان حال درمیان نیست -
و نزد بنده احمد يك موجز ديوان شيخ نظامي گنجوي محتوي
برقصايد و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمیناً همگی پانصد بیت
خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرف نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوي گفتن نزدیک اسانده
از جميع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
خواجه نظامي یدبضا میداشتند - دیگر مثنوي گویان مثل
امیر خسرو دهلوي و مولوي جامي و هائفي متبّع ایشانند -
انتهی - فقیر میگویم در مثنوي شیوه قدیم همین ساده گوئی
و سخن گذاری بوده است - و با این غریب الفاظ و نامطبعی اوزان و عدم
استحسان قوافی هم بعضی جا وجود میداشت - چنانچه شاهنامه
و یوسف زلیخای فردوسی طوسی و مثنوي و بس ورامین فخری گرانیه
کماثر فی ترجمه الفخري - و خواجه نظامي گنجوي تغییر
شیوه قدیم داده - و در مثنوي گوئی طرز نو اختراع کرده - و شاهده

اوج . (۳۸) امام مثنوی گویند نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این را بار یک دُشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظِ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چوین سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرپیرایِ باغِ سخن * بختِ مست کمربسته چون سروین
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فری مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابنِ یمن در قطعات * و عمر خیّام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف گفته * شعر *

چهره گشایِ صورِ معنوی * مخترعِ خال و خطِ مثنوی
شیخِ نظامی در دریایِ جو * گوهرِ شهوارِ محیطِ وجود
نکتہ سرایی که بحسنِ کلام * ملک سخن یافت نظامش نظام
و امیدو خسرو دهاوی و ملا حسانی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائی متأخر همه متبع و پیرو طرزِ شیخِ نظامی اند
و کام بر کام او می آیند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاعری و اتباع و پیروی شیخِ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحبِ مخزنِ القوائد گفته که - از سده چارم شهری

اربع (۳۹) امام مثنوی گویان نظامی

شعر فارسی راج یافت و در آن عصر عنصری و عسجدی و فرخی
 باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فامی
 شروانی و خاقانی و رودکی و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
 و از ایشان هر یک حکیم و قلمت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
 رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
 و بلاغت را داد داد - و جمیع شعری مترسّین و متأخرین پیروی
 او کردند - انتهی - و در مجمع الفنون همین منقولست بازید این
 فقره - و از ارجای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است قطعه *

در شعر سده تن پدیدانند * هر چند که لایبی بعدی

ارصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
 گرفت باز که کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
 غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیاتر - اما مثل اوصاف
 و سخن گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
 شخصی این سخن را منسلّم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
 بد بیضا است - درین سخن مضائقه نیست - و شیخ نظامی
 بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست - اما از ادب
 انصاف تأمل در هر دو شمره گویند - و ممیز بوده حکم بزرگوار
 (۱) از پدش از عنصریست و وفاتش در سنه سیصد و سی هجری که است *

اربع (۴۰) امام مثنوی گویان نظامی

در میان گو بیار - انتہی - بحکمّ بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل -
خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخن او را
وزای طور شاعری ملاحظہ و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
آئند - و از آن فردوسی ہمین سخن گذاری دیگر هیچ - شد و شبیہ
جد اگانہ اما شبیہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شبیہ فردوسی -
و ہمہ شعری متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
نہ اقتدای طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - از پنجاست کہ یوسف زلیخای
فردوسی کہ ہم بوزن شاهنامہ است پر بیمرہ افتادہ - و درین راہ
بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی ہم نسیر شد - و جمہور بتدریج
نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضی استادان بسماع فقیر رسیدہ
و در حاشیہ معیار بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکے بتأیل قطع مذکور
گفتہ کہ تو فردوسی و انوری و سعدی را پیمبر فی شعر گفتی -
و نام نظامی کہ استاد بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
من ذکر پیمبران سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدای سخن
است - (انتہی) - و علیقلینان ولید داعستانی کہ قول فیصل او درین
باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارند - اینکه اشعارش خوبست مسلم
لیکن کیفیت چیز بدست وزای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

اوج (۱۶) امام مثنوی گویان نظامی

از انجاست که هر قصه را در بحرے که شایان آن بود بکمال
شایستگی و بختگی و عنایت و سلاست و صنایع و بدایع که
مافوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتہی - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمہ اللہ در بختہ گویی بے بدل و در مثنوی پرکاری بے نظیر است
همه شعرائی متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او بختہ گوئی
در عرصہ ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی باطانت چو در * وز در او سرسبز آفاق پر

بختہ ازو شد چو معانی تمام * خام بود بختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر ز امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و ہندی همچو او بے در جہان
نخاستہ بجواب آن خمسہ داد سخنوری دادہ - اما انصاف آنکہ
بہ بختگی اشعار نظامی نرسیدہ - پس بدیگران کہ جوابش را عزم
گشودہ اند چہ رسد - اگرچہ ہم عصران نظامی چنانچہ بدیل خاقانی
و انوری و ظہیر قاریابی ہر یک علم فصاحت و لوای بلاغت
برافراشته اما او بنوعی گلستان سخن را آب دادہ کہ خزان ازو
محرور - انتہی *

در مخزن القوائد نوشته - بدانکہ ہر یک داستان مثنوی را خواہ
قلیل باشد خواہ کثیر تمہید شرط است و سلسلہ ربط کلام واجب -
و دیباچہ مثنوی را چند چیز لازمست - تمہید - مذاجات - نعمت -

اوج (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد
نظامی گنجویست - و قبل از نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العراقرین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انتهی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعمت و منتبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویس و رامین فخری گرگانی
توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر پدر طریقت و پدر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمه الله علیه در طرز خود مجتهد و
امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی
رهنمای بیست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیست داستان گذارانرا -
متأخرین را باوی خیال همسری محال - و متبیین را اندیشه
تفوق چه محال - و فات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز
هیچ کدام از استادان فن برخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد -
یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر متأخرست یا پاره کلام متأخر در موازنه برابر یا

اوج (۱۴۳) امام مثنوی گویان نظامی

بهرتر برآید قطع نظر از اینکه سخن در عیار شیوه کلامش از قضیه کلیه
میروند نه جزئیة عجب را نشاید که گفته اند - صدق متابعت
سورث کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفته رفته با استاد میزند *

بلکه اگر نیکو تأملی بکار برند میتوانند یافت که هرگاه پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدمی
چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقصد خود مسلم است
که هر علم و صنعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبه کمال می
یابد - با این همه لازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را که
قضیه اینجا بالعکس است - گزین مخترع خود را خودش بدان
پایه کمال رسانیده که پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاه آمده - لقد صدق القایل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرنند لیلک * این سگرا بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی که بعد از او همچو او می در هندی نبوده است در قصیده
که ذکر مخنوری شعری نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنج خیز میس *

* که داشت کلکش بر گنج غیب ثعبانی *

* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *

* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامه گفته * رباعی *

اوج (۱۶۴) امام مثنوی گویان نظامی

ساطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرامی نبود
پیش سخن بی سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالمیچناب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بشیخ
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و رزق چند است که
غریب رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده * شعر *

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همنچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صوت فاروقی در ترجیع نظامی گنجبری
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او * شعر *

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعرتو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهر دین و مذهب حلال * نه سحر است که بر ساحر آرد وبال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
ریک رنگ مد نقش انگیزش * بیک لفظ مد معنی آمیزش
کلام حقائق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده مد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بواهد نماز
جوانان زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

اوج (۱۴۵) امام مثنوی گریان نظامی

بجوانگریهای میدان جنگ * کشیدن بر اسبان جنگیش تنگ
ز کدِ سُمِ بورِ هر رزِ مخواه * زدن بر فلک گردِ آردگاه
ز غوغای نِقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبت دلِ خاره سنگ
همین یک سخن پرده صد کمال * بیک پرده اش جلو صد جمال
بتعریفِ آن ناظمِ نکته سنج * ز گفتارِ او شادم پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخن راست هر هفت زو
فرض هرچه او گفت کارِ تو نیست * چنین شاعریا شعارِ تو نیست
چگونه - چقدر کلامِ امام نظام بطبایع انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعارِ او بزبان و دلِ موزونان جا گرفته - و کتابِ او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر ازان مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهی میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخالی از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشت انتهی *

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرت بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیروی خمسهِ او منقطع نگشتن -

اوج (۴۶) امام مثنوی گویان نظامی

و بیشتر اشعار او را قصمیں کردن - و کاملان فن را توارا افتادن -
و شعر او را باندک تغیرے در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیہ
آوردن - اگر خواست خداست کیفیتِ هر یکے بخوبترین وجه
در ذکر جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضے متنبّعیں چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند کہ متّهم
بدزدی گشته اند - صاحبِ مخزن الفوائد گفته توارا آنست کہ
شعر یا مصرعہ یا مضمونِ شاعر دیگر در کلامِ شاعر وارا کردن و او را
بدان علم نباشد کہ این از غیر است چنانکہ درین شعر خسرو
توارا مصرعِ نظامی گنجوی شدہ - امیر خسرو * شعر *

ای صفتِ بندہ نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با فرو فرخندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی

مولوی عبد الرحمن جامی را در نسیئہ یوسف زلیخا اکثر توارا
ابیات و مضامینِ کتابِ شیرین و خسرو نظامی واقع شدہ - شعر
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نمیزاک * و گر میزاک کس شیرم نمیداک

نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادرِ نَزاکے * و گر زاکے بخورِ سگِ بداکے

ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از پهلوی چپ شد آفریدہ * کس از چپ راستی هرگز ندیدہ

ارج (۱۶۷) امام مثنوی گوید نظامی

نظامی گوید * شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده

مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب

نظم ایشان داستانی نیست که در یک دو مصرعه یا شعر

نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی

در مزاوت این هردو شاعر بسیار بوده به دلیل آنکه کلامی که در

نظر نگذاشته باشد و بسماعت نرسیده باشد تواران آن نمیشود -

احیاناً شود - این مضموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر

کند یعنی فکر آن اعتقاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند -

و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب

مفسوب بسوخته کنند محض غلط است انقی - شیخ سعدی شیرازی

رج مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابوبکر ممدوح

خودش بطریق تشمیر آورده و گفته * شعر *

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پروید این سفله را که

خرد مندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نزاده

من میگویم این قسم اخذ در شعری معتدمین بلکه در متأخرین هم

تا عهد علی حزیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت

دانسته اند - و مستحسن داشته - در حدیق البلاغت آورده - آنرا قسم

ارج (۴۸) امام مثنوی گویان نظامی

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغیر در
لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتقال نامند - و چنین سرقه
بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب
نمی نمایند مگر بسبیل توارک خاطر - و نزدیک باین قسم است
سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغیر ترتیب نظم و جمیع الفاظ
یا بعضی الفاظ را مترادف بیاورند - چنانکه این دو بیت -
مولوی جامی

میل خم ابروی توام پشت دو تا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت ناکرد
* حزن *

بارغم عشق تو مرا پشت دو تا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت ناکرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا
بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغیر دهند - و این قسم را
اغارة و مسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخلوف از ماخلوف منہ
ابلاغ باشد مقبول و مدوحست - و اگر هر دو در رتبه مساوی باشند
فضل و ربحان اولین راست - و اگر ماخلوف از ماخلوف منہ پشت باشد
مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم بل رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزن *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان مانند

که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

اوج (۱۴۹) امام مثنوی گویان نظامی

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم
سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت
الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم
دارد بهره سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر
سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و
چیزهایی که صورت مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین
باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زر نشکبید * مرد را سرخ و زر نفرید

* خاقانی *

مرد از بی لعل و زر نپريد * طفل است که سرخ و زر جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دیگر پیدا کرده - و اقسام
غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران
را نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الأنواع و نحوها
مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع
الی حیث الابتداع - و کل ما کان اشد خفاء کان اقرب الی القبول -
و باید دانست که حکم بسرقه وقتی می توان کرد که عام باخ
شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتذ که بطریق امثله مذکور شد
ممکن است که بر سبیل توارخ خاطرها باشد ازین ملاحظه
عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان کان الدلالي

(۱) این قسم را مسلخ گویند کذا فی التلخیص و غیره »

اوج (۵۰) امام مثنوی گویان نظامی

ابلاغ من الاول لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
او زيادة معنى فمدوح - وانكار دونه فهو مذموم - وانكار مثله فابعده
من الذم والفضل الاول - ودر آخر بحث سرقة گفته هذا كله
انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
قول الاول حين نظم - او بان يتخير هو اي الاخذ عن نفسه انه اخذ
منه والا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق في اللفظ والمعنى جميعا او
في المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - وهكذا في
مجمع الصنائع و هفت قلزم و خلاصة البدايع - در مجمع الصنائع و
مجمع الفنون و هفت قلزم نيز نوشته كه در جميع اقسام سرقة اكر شعر
دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غير آن بهتر
از اول باشد مقبول و احسن مي شمارند - انتهى - در بدايع الافكار
نوشته - از باب معني گفته اند چون شاعري را معني دست دهد و
آنها كسوت عبارت را فاخوش پوشاند و ديگر همان معني را
فرا گيرد و بلفظ پسنديده ادا كند آن معني ملك او گردد و
شاعرا فضل السبق بيش نباشد - انتهى - در رساله عبد الواسع
هانسوي بعد از ذكر اقسام سرقة آورده - اما در معني كلام
ديگر چندان تصورات حسنه بكار برده كه بمرتبه كلام جديد برسد
اين از سرقات شعريه نيست بلكه ممتحن است و اين را در
اصطلاح اهل بديع ابداع گویند چنانچه عرفي در مضمون اين
بیت فرخي

« بیت »

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرق غرق گشت و بدریا افتاد

تصرفاتِ بلیغه را کار فرموده و لوازمِ زادنِ طبع و دل و اصلِ خویش
و یتیم را رعایت کرده میگوید * بیت *

زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصلِ خویش بتازد ز شرم در یتیم
و شمس الدینی فقیر در خلاصه البدایع گفته اکثر اقسام غیر
ظاهر بسببِ خفای اخذ مقبول و ممدوحست بلکه از سرقه
و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیک است - انتهای -
و ملا جامی قدس سره السامی خودش این معنی را در بهارستان
بذکر سلمان ساجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید
دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فرودتر - و بعضی برابر - اوزا معانی
خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال
اسعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورتِ خوبتر و اسلوبِ
مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نیست * قطعه *

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پیرین خلعت او

گر نه در خویش از بیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خرقه پشمین ز برش

بدر آرد و درو اطلس و اکتسوز پوشند

انتهی - در تَتَبِخِ خمسَه نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
و بعضی جا که صورتِ شوقه مذسومه مشاهده می افتد جزم بدان
نمی توان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاق کاتب نیز هست چنانکه
احتمال توارد در همه اقسام آن - کمال اصفهانی گوید * شعر *
نگر توارد خاطر که در مجاری آن
نه ممکن است که کس معترض شود بر روی
دو راهر که برافه روند بر یک سمت
عجب نباشد اگر اوفتند بی بر پی

آغاز اوزان مشنوی

آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف

تقطیعش - مفعَلَن مفعَلَن فاعِلَت - دوبار * و جایز است درین وزن اینکه
مسنوف یعنی فاعِلَن بجای رکن موقوف آید - جامی * شعر *
پنج نماز است به از پنج گنج * به که باین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع تو زین پنج برنج آمده
و گاه مقطوع بجای مطوی آید باین تسکین یعنی مسنوف
بجای مفعَلَن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
کخر لاف سگیت میزنم * دبدبه بند گیت میزنم
خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حاشا اگر گم شود از زلف تو * خاتم جم خواهی تاوان آن

آسمان اول (۵۴) مخزن الاسرار نظامی

یا در مدار و حشو هر دو چنانکه هم او گفته * شعر *
 قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
 در رافیه گفته که این تغیر زحاف را عوام سکتہ شعر خوانند انتہی -
 و بعضی کہ درین چنین مقام بتکریک خوانند محض بیجا است
 چه در مدد الفب حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قتیل بدریای لطافت گفته کہ این وزن مثنوی سوای ذکر
 حالات عاشق و معشوق طرف ہر چیز است انتہی * و ہکذا فی معیار البلاغہ
 (۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گویان نظامی
 رح - تاجال کدہمی مثنوی از متقدمان عہد امام برین وزن
 ندیدہ ام - ابراہیم تنوی شارح مخزن نیز گفته کہ - پیش از
 مخزن الاسرار کتابے درین بحر تصنیف نشدہ * انتہی -

شیخ نظامی این نسبت متبرکہ را باستدعای سلطان بہرامشاہ
 ابن داؤد شاہ والی روم پیرایہ تصنیف دادہ چنانکہ ہاشمی کرمائی
 در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کردہ - و می آید - مفتاح مخزن
 این ابیات بلند است * شعر *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * هست کلید در گنج حکیم
 فاتحہ فکرت و ختم سخن * نام خداست برو خاتم نون
 شیخ نظامیست کہ اول این اقتباس بسملہ کردہ * و سخن را بہیوای
 آیہ نشانندہ - گنج حکیم کذابہ از مضامین تالیف معارف و توحید و
 معانی لطیفہ حق و یقین است بموجب - وللہ تحت العرش کفر

مفاتیحها السنّة الشعراء - و در بیت دوم فائز فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمعراج رفت زیر عرش مکانی دید مقفل - فرمود که یا اخي جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنّة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازان آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسانی این ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که یوم الجمعة قصیده حمد و نعمت گفته آوری - حسن کاغذ از دست مبارک گرفته زمین خدمت ببوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید، طالب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زیانش برآمده - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کسی نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسن القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر کرد - و نیز از زبان

آسمان اول (۵۵) مخزن الاسرار نظامی

رحی ترجمان ارشاد شد که معنی در طبیعت شاعر الهام غیبی ست بے تأیید الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی گنجوی در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

تأیید سنجان که علم برگشند * گنج دو عالم بسخن در کشند

خاصه کلید که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست

زانش فکرت چو پریشان شوند * با ملک از جمله خویشان شوند

بلبل عرشند سخن پروران * باز چه مانند باین دیگران

بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مذموم - انتہی در بعضی حاشیه این کتاب مستطاب بنظر آمده

که گنج حکیم مراد از سوره فاطمه ^(۱) بموجب خبر حضرت خیر البشر

صلی الله علیه وسلم - سورة الفاتحة کنز من کنوز العرش - و اگر

گنج حکیم مراد از - ولله تحت العرش کنز - گرفته شود اولی

و انسیب است زیرا که مطالب مذکور این کتاب اسرار مکتشفه و

مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی

اگر میخواهی که اسرار مستودعه باطن خود را در قید نظم آبی -

باید که به - بسم الله - که کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالب که از عرش آورده با حسن وجه نمایی -

انتہی - کمالی خجسته روح مصروع دوم بمسند را چه حضور تفسیر

گرفته = میگویند

کرد حکیم ز نظامی سوال * کای بسر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بندست کلیم
 گفت قلم نیست عصایز نیست * هست کلید در گنج حکیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعض
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و رجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نگیں * منخر آفاق ملک فخر دین
 یکدل شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهر بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سراینده این نو گلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام
 شعبده تاز برانگیختم * هیکل از قالب نور ختم
 اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش
 از نظامی گنجوی بحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده *
 و بوزن شیرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمیع
 برآمده است و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعری باشد
 سباهی بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبئی از قواعد

آسمان اول (۵۷) مخزن اسرار نظامی

حقایق تصوف و قوانین دقیق تعریف - چون اشعار شیخ فریدالدین
عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعر را بجهت آن اسرار
خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدستیار
توفیق الهی و تأیید جذبات نامتناهی بسرحد این سخن نتوان
رسید انتهى *

برشکر او ننشسته مگس * فی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحقیقت حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن
مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زرے از کان کهن ریخته * وین درے از بحر نوانگیزته
یعنی حقیقت سنایی که شعر او همچو زرمی باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعر تر او همچو گهر است بموجب ابداع
سخن تازه و طرز نوے دارد - و بخیر است که پیشتر مشغول بدان نگذشتند.

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در دایع الافکار نوشته که مشقه صافی

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی شیخ را کسوت لفظی

پوشاند و معنی انگیزد که دیگر صفا آن نیست باشد انتهى و

هكذا فی مجموع المصانيع و هفت قلزم ۱۱

آسمان اول (۵۸) مخزن اسرار نظامی

آن بدر آورده ز غزنین علم * دین زده بر سگه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سگه سخن چون ز راست سگه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از اوست خریدار من
 شیوه غریب است مشو نا عجیب * گر بفزایش نباشد غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره به معصراں خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گوئی شیوع داشت چنانکه
 در متأخرین غزل سرایی * بیت *

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهادند ستاینندگان
 راهروانی که درین ره روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند^(۲)
 منکه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشتر گزیده ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیز زبان ساختم هر که در شیوه سخنوری
 و مثنوی گوئی تتبع من کرد سرا و انداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
 و ملا جامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پاینده همسر نیست * پای سرا هم سر بالاتر نیست
 سفره ز انجیر شده صفروار * گوی همه مرغ آمده انجیر و خوار

آسمان اول (۵۹) مخزن الاسرار نظامی

سپیدکشانے که بزر مرده اند * سنگه این کار بزر برده اند
هرکه بزر نکته چون روز داد * سنگ ستد لعل شب انروز داد
منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم ارز که غریب آمدم
شعر بمن مرمعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوی من قاختند * خرقة و زنار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثال هنوز * منتظر باد شام هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آواز را
هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جاد و شکیب * سخن من انسون ملایک فریب
بابل من گنج هاروت سوز * زهره من خاطر الجهم فروز
زهره این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
سحر حلال سحری قوت شد * نسخ کس نسخه هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر خالی من است
بعد از آن چهار خلوت و بیست مثال در انواع پند سودمند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلبت زمان تصنیف
می نماید

افچه درین حجله خرگاه می است * جلوه گر چند سحرگاهی است
و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شریع و ادب میدان
اشاره بدان میکند

هر سخن که از لبش درو می است * دست برو می که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گرمم آن حرف دروکش قلم
 گزیده درو داد سخن داد می * شهر بشهرش نفرستاد می
 مرغ قلم زای پرواز کرد * بر سر قرطاس دوپرباز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزن اسرار به پایان رسانده
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم زربیع نخست
 از گره هجرت شده تالین زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون ازان^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر به پایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزن اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو ز صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قام عفوکش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمتش خیر بود والسلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخر بعضی نسخه گلدستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الساقیست یا توارک - و مستعار خود
 نتواند بود چه سعدی رح در آخر آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *
 کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبرامشاه و ائمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) و در پنج
 (۱) ن - دو || (۲) از اینجا تا آخر در بعضی نسخه ||

آسمان اول (۹۱) مخزن الاسرار نظامی

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اشوار بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جزایه و بحره منتهی^۱ لخسرو اللهوی
 و خواجه الکرمانی و الشّعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار لابی اسحق الکاردونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام شاه رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پیاده یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدرتمندی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قایمه سنجان الخ بلبل عرشه الخ * شعر *
 پرده راز که سخن تستریست * شاهدی از پرده پیغمبرست^(۱)
 پیش و پس قلب صفت کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر برآرد بامیدیت نام * الشعراء^(۲) اسرار الکلام
 ما که نظر بر سخن اندکده ایم * مرده اوییم و بدو زنده ایم
 و در نعمت گوید * بیت *
 بود درین گنبد فیروزه خنشت * تازه ترنج ز سرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهده میوه پس آرد بهار^(۳)
 انتهى - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *

بوی کزان عذیر ازان دهی * گو بدو تمام دهی ازان دهی
 خسرو روح نامدین معنی گفته * شعر *

(۱) ن - ما که از پرده الخ || (۲) ن - الشعراء هم الخ (۳) ای دل و شکوه

قیمت خود هر دو عالم گفته * نرخ بالا کن که ارزانی هنوز
 میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه در هست از تو یار از من
 ملا طغری مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون
 در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پاک
 رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد
 ناصبی از نزدیک دامن گلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رقیب اسرار گرفت * که نگویند کلامش بنظر آیه ناست
 مصرع اول آن بسمه را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست
 شرح مخزن الاسرار یک از محمد بن رستم بن احمد بن محمود
 البلیخی - و درو نوشته که شیخ نظامی عجبوی جهان و نادره گیهانست
 چنانکه خسرو که یک از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در
 خمسة مدح او فرموده * شعر *

نظامی کاجیوان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد حرف

چنان در خمسة داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

رخوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه سیلاب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گویند

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع و تحصیل و فیض یزدانی * هر کور نیست ز اثر میخاید

این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیته
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یک از ابراهیم تقوی - و یک از اسان الله -
این هردو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترک الله - چه پدر او از امرای قبیله الجین بوده که از اثرات نواحی
بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه نیس کذا فی التفصیلات -
و در شعرا ملقب بطوطی هذ - نزد بلگرامی نوشته اول کسی که
خمسه شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواجوی کرمانی انتهی در بهارستان مسطور است که خسرو
دهلوی در شعر متفنی است غزل و مثنوی و زبده و همه را بدست
رسانیده - هر چند در قصیده بخانانی نرسیده اما غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسی به ازو نگفته انتهی در خزینة
الصغیر آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مستون الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرموده است در ده هفته تمام کرد - و این زبده و شیرین کاسه
محمّدی او را از بوکت آید دهنی بپیر روشن ضمیر خرد حاصل

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدهانش انداخته بود انتهى دولت شاه نوشته ختمه امیر خسرو
 گویند هر ده هزار بیت است و ختمه شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - از انش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبه شریفی گذاری
 ختم است و امیر زاده بایسنغر ختمه امیر خسرو را بر ختمه شیخ
 نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الخ بیگ انار الله برهانه
 قبول نکرد و معتقد نظامی بود - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بود خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخاورد ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نموند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهاي پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهى - سرآمد روزگار او ملاجمی که استاد و حکمی او نزد همه
 مسام است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را بر از در گوهر
 برآمده و خسرو را از زر دلهی چنانکه گفته

* شعر *

فش بود زانگونه گوهر تپش زرش ساخت لیکن زر دلهی
 بر از سیم اگر چند برتر بود * بیه کمتر از در و گوهر بود

(۱) زید نیست و با سخنگذاری فرود می که هم از گذشت منجید دنی ۱۱

آسمان اول (۴۵) مطلع الانوار خسرو

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذربائیجانی و صاحب
سَلَمُ السَّمَوَاتِ و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
رحمة الله علیه شہب جمعہ فوت شدہ است در سنہ (۷۲۵)
خمس و عشرين و سبعماية - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
بودہ است - و در پائین شیخ خودش دفن کردہ اند - طوطی شکر مقل
مدائے تاریخ وفات - در داونی مسطور است - خسرو شاعران علیہ الرحمۃ
و الرشوان خمسہ را در سنہ (۶۹۸) ششصد و نود و ہشت بنام
سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساختہ و ازان مطلع الانوار را
در دو ہفتہ گفتہ - مولانا شہاب معنائی در تاریخ وفات او قطعہ
گفتہ بر تختہ سنگی نقش فرمودہ بالای مزار میر نصیب ساختہ و
قطعہ این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
نثار او دلکش تر از مایہ معین * نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل داستان سراي بيشنویں * طوطی شکر مقل بی مثال
از پیتی تاریخ سال فوت او * چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عذیم المثل یکا تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقل
مطلع مطلع الانوار *

بسم الله الرحمن الرحيم * خطبہ قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آفرین ہراسان دان

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرگ آن زنده که جان آفرید

انور بانرا بر شعری نمود * عنصر بانرا بر باغی ستود

* در مناجات اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور لنگ

جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیدم بنقصان خویش

* در نعت اول *

ایلق ایام در آخر گهش * زاریه فقر تفاخر گهش

گیسوی در نور و دجانش بهم * ابروی او با مزه نون و القام

در مدح پدر خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره

سکه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول

عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شر است

مفتخر از وی بعلامی منم * خواجه نظام است نظامی منم

در اینجا خود را بصنعت شاعری نظامی ساخته

* در مدح سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفت سخن و سخنور *

ملک سخن کان صفت برتر است * نسخه دیباچه پیغمبر است

و آنچه کند اهل سخن باز است * معجزه گریست کرامات هست

* در خلاصه دوم *

نحوزن دولت فرخ لقا * متعك الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعزن و اخترشمار
خسرو من کوش براه صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بدانوی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سرة العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکس بچیز نازد و
ناز من بسوزیند این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهى -
و هم خسرو روح فرماید

بر زیانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم شمیمم بس بود
شیخ من بس مهیول و خالقم آرزگار

* در مقاله چهارم *

قطره آب نخوردن ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعدی خمسة گفتنی میر خسرو
خمسة میرزا بسبب همین بیت سخن فغان دادند و بر خداه
شیخ نظامی ترجیح دادند - توسی ایرانی ششتری گویند که نمی تتعجب
که بیست و پنج هزار بیست شیخ که در بیت با نظام تویاً شریعی

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نداشتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گوئی اشارت نیست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بسکیم نظامی و تنبیح مخزن الاسرار او
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم هندی شاه استرآبادی

مشهور بفروخته در تاریخ خودش می آرد که در تذکره الاتقیاء مسطور است

که امیر خسرو نسبت باستانان ماضیه زبان طعن گشودنی خصوص

در انوقت که خمسة نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن

ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه

شمایم آسیدم بمن نرسد - قضا را وقتی که این بیت گفت * کوکبه خسرویم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

غریب الدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت گذارے که

در انجا برد رسید - و امیر خسرو بختیاری شیخ آده خواست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - من بعد

امیر خسرو سرزمین نهاد و دعا کرد انتهى و در خزینه الامینا

نیز بذکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بحماییت وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهای صاحب غیثات در مفتاح الکدور رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه * ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهای رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد است تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعری گفته

* نظم *

نیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود برق
ماه رخسار است دویگرد شده * گرنشده بخت پیرش چو برق
* در خاتم کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
ور همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت بود
صبح که خورشید جنبایش نوشت * مطلع الأنوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبده قران السعدین که نغزل مثنوی

است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خیمه آنرا
در بیان ملاقات ناصرالدین بقراخلان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بشویندین وجه
باز نموده - و داد سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شنکرفیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست

* سرخی اولی آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر راست قران

* اشعار اولی این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجودی که بود از عدم
بیشتر از فکر خرد پروران * بیشتر از وهم فراست گران
فکرت صاحب خردان خاک او * معترف عجز در ادراک او

آسمان اول (۷۱) قرآن السعدین خسرو 79

دل متحیر که چه داند ورا * روح درین گم که چه خواند ورا
کن مکن ارزا ست ز نو تا کن * آنچه کند کیست که گوید مکن
موزچه جاییکه نه پای راست * او بشب تار بداند کجاست
* در نعت *

چون بسریر عرب آن جم نشست * رعب عرب بر همه عالم نشست
کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من دونه
موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگویم که از آهو بود
در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نانه و خلقت که زد از مشک دم * هر دو بهم زاده شد از یک شکم
لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
* در صفت مناره *

دیدنِ او را کله افکند ماه * بلکه فتادش که دیدن کلاه

* در صفت حیض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
در ته آتش ز صغاریگ خورد * کور توافد بدل شب شمر

(۱) کله افکندن - انداختن - کذا به از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیز به که مورد تامل همه غالب آن باشند - بهمان و عدل

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و پهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرن
گرچه زبردست عذرا نشست * گشت بمرما همه را زیر دست
بسکه جگر میوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادر حکیم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاه روش همرد او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
ماه نو که کامل وی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه ترن بسیار کردند و رساله در آن باب
تقدیر فرمودند اما بمراد فرمودند لا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیزه خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگرے گویند * شعر *
باله بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زورق دایه فی السال
انتهی در نقایس الآثار نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

قران السعدین خسرو

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و
ادراک خدمت اکابر آن زمان سیمّا حضرت مخدومی المولیّ
الجامی قدس الله سرّه السّامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر ذمّوده -
و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند
که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارن * شعر * ماه نوبت الخ
شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی
ازان میسازند انتهای در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر *
باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه
تا ز دل کم هنر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست
ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه
در رمضان شد بسعدت تمام * یافت قران نامه سعدین نام
انچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت
سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی

در ختم کتاب *

مانکه درین آینه پر خیال * بگویند سخن را بنمودم جدال
کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقد برآورده ام
ساخته ام این همه لعل و گهر * از خمی پشانی و خون جگر
هر گهری بیتی و کانی درو * هر دره ملک و جانی درو
ساحب هفت اقلیم گوید که قران السعدین چهار هزار بیتست
و میرخسرو خودش درین باب فرموده

وز ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل دانده حکمت پناه
 چند صفت سازم و آتش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسروی پیشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن نام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر خطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دست ساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دست * حل کنم این بر تو که بس مشکلسه
 در روش کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بیبالف * در شمری مهر و خویش از گراف
 چیست در آن کم که بجویش باز * تا چه گفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود یختر سودای خام
 زین دو خیال که ترا کمر است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * دین را باریک بهای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندرست * هرچه توانی به از آن اندرست
 تا بود این سکه بعالم درست * بر تن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جزیب طبع آزمایی * سر بنهی اول و نگاه پای

آسمان اول (۷۵) مثنوی جلال فرامانی

گفتند اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی اوراست ثنائی بگو * بشنو و از دور دعا بگو
 این همه زانصاف نگر زور نیست * گر تو ندینی دگره کور نیست
 گر نبده این نمط جان نواز * بوکه دلم را بتو بودی نیاز
 لیک چو سوره هامة زان بو خوشست * عود تو انجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیاف * کس ندهد گوش با آواز زاف
 آنکه چشید دست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 و رهوست می نگارد عنان * میکشد دل بخيال چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهدت نه رنگ
 از پی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * بختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز کائنات خس و خاکست و است * چاشنی سوختن دیگر است
 لیک اگر پند من آری بفرش * مصالحت آنست که مانی خوش
 چل شد و در پنجپست آمد نهشت * پیش بدین پیش که آفتی بهشت
 تربت توبه است گرانی مکن * روی بدیدر دست جوانی مکن
 نسخه شرح قرآن السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خافیه
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانه دهلویه تالیف

(۱۰) و برین وزن است مثنوی جلال فرامانی

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجمه مثنوی گویان حدیث نورانی

آسمان اول (۷۶) روضۃ الانوار خواجوي کرمانی

قصبه ایست از اعمال قم - در تذکرۃ الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا
جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقده مرد کریم و اهل مروت و
فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا
و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگوشت و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بهرار بیت زیاده ازان - بسیار بے نظیر گفته این داستان ازانست
* بیت *

برزگرے داشت یکے تازه باغ * لاله درخشنده در چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی برزگر آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکره و آتشکده و هفت اقلیم و مجمع الصنائع
و هفت قلزم تمام منقولست - سنه وفات سید جلال علیه الرحمه
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضۃ الانوار خواجوي کرمانی که

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدوله سمنانی - لفظ خواجو مصغر خواجه -
در بهارستان جامی مرقومست که خواجه کرمانی در تزیین الفاظ
و تحسین عبارات جهد بلیغ دارد لهذا ویرا نخلبند شعرا میگویند
انتهی در هفت اقلیم نگاشته که کمال الدین خواجو خمسه را
در اثنای سفر نظم کرده - آراک بلگرامی در خوانده عامه نوشته که

آسان اول (۷۷) مؤلف البار عماد فقیه کرمانی

خواجو مدح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابراسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم خدان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد خواجو بمجرب مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعمایه (۷۵۳) مضمح او در تل الله اکبر شیراز است انتہی دار دولتشاهی

و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعمایه (۷۶۲) نوشته - و آنچه در نسخه ریاض الشعر اشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی
در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول برنار او
خیز از آن پرده نوابی بسار * بر خط آن خط سراسر
خازن مخزن دل دانی اوست * مخزن اسرار خرد زای اوست
مخزن اسرار حقیقیش دان * روضه انوار الهییش خوان
من چو شدم صید عبارات او * گشت مرا کشف اشارات او
از نظرش فیض بشا یافتم * گئی قانون بشا یافتم

(۶) و برین وزنست مؤلف البار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامعی نوشته خواجه عماد فقیه

وي از کرمانيست و شيخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعائي اصلاح ميکرده ... و از اینجا ميگویند که شعري شعري همه اهالي کرمانيست انتهی والله داغستاني نوشته شيخ عماد الدین فقيه کرماني از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وي بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وي بسيار ضبط کرده اند انتهی در دولتشاهي نوشته که خواجه عماد فقيه کرماني با وجود علم و تقوي و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شيخ آذري عليه الرحمة در جواهر الاسرار ميگويد که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احيانا حشو واقع شده است سخن خواجه عماد فقيه که اکبر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نيست نه در لفظ و نه در معني - و از سخن خواجه عماد بوي دبیر مي آيد بمشام صاحب دلان و هنروان بلکه از بوي جان زيباتر مينمايد انتهی -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهي بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفيق جست * نفع از گلشن تحقيق جست
وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوي کرد بنا در زمان
چون بصفای بوي بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفایامه کرد

نام ز دیوان ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
 باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مزه
 * فی موضوع الكتاب *

دش خرد پیر من ورهلمی * آنکه عزیز است بر اهل رای
 گفت که موضوع کتاب توحیدست * راوی این قصه بر غصه کیست
 گفتش ای شیخ منیر دماغ * ما ظلماتیم و نور روشن چراغ
 آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
 تا رسد امروز بهر انجمن * رائحه غدیری انقاس من
 نظم دهم صد گهر بند را * جمیع کلم موعظه چند را
 واقع قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
 جمله روایت ز بزرگان کلم * و آنچه از ایشان شنوم آن کلم
 بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی و راجع باز
 از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بفروسی همه معقول پرس
 * فی خاتمة الكتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیای نصیب
 جلوه گیر بکر ضمیمه ذکر * زاده اقامه دیدم ذکر
 هرچه ز شمع خودش نیست نور * یا بده از قاضی شرح دور
 و آنچه ز نوک نی کلام چکید * و آنچه ز حلقه چشم شد پدید
 در همه قند است بآتش در آرز * و در همه درد است بر آتش باز
 گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * هر نبود آنچه منش گفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
 نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
 هفتاد و شصت و شش سال بود * کاخ این نظم نیکو فال بود *
 (۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب
 داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
 نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
 هرگاه او را با بدر شیروانی مناظره و مشاعره واقع بوده او در حق
 بدر گفته

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
 محمد مرا نام هست و تو بدری * بانگشت از هم ترا بدرانم
 و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *
 همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
 در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مشواه
 هدایت ازلی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
 از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلام گویبار او
 نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
 دام او گشته - و توسل تند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -
 باوجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمیازه عرفان
 چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرح یقینش رسانیده اند - نام
 و شهرت دنیا در نظر همیش خسته نموده - و شاعر طامع نود او

آسمان اول (۸۱) گلشن ابرار کاتبی

ناکس بود - نام او محمد است و اسم پدرش عبدالله مولد و
و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده که من اعمال ترشیز است - و ابتدای
حال به نیشاپور آمد و از مولانا سیمي تعلیم خط برگرفت تا در
علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشت و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف
آنست که کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضا است و در هنر نام
فراغت و انزوا بجواب خمس^(۲) شیخ نظامی مشغول شده چنانچه
مشهور است اکثر از کتاب خمس^(۳) را جواب گفته بر وجهی که پسندیده
اکابر است - در ویای عام که در اطراف ممالک در شهر سنه تسع
و ثلاثین و ثمانمیه (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در
شهر استراباد دعوت حق را بلیک اجابت گفت و ازین پیشه
پراندیشه بموغلزار جنان رسید رحمه الله علیه - و مرقد منور مولانا
محمد کاتبی در خطه استراباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات
و قصاید او را چند مثنویست مثل مجمع البحرین و ده باب تجنیسات
و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و دل اندام و غیر ذلک افتبی
در بهارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری و در معانی
خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد
اما شعر وی یکدست و هموار نیست - افتبی « آغاز گلشن ابرار »

(۱) ن - درویش - ن - و راس - و در بعضی از آن و در مآله الخیال

عروف درویشی || (۲) ن - سخن - (۳) ن - ناظر و منظور ||

آسمان اول (۸۲) ساقی نامه و تحفة الاحرار

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی
نام شاعریست در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهان جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن ببلخبر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر
دست طلب چون بغمت در زدم * حلقه صفت روی بهر در زدم
مزده بجان باد که دلبر یکبست * روی بهر جانب و دل بر یکبست

(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار . ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خسته نظامی را -
جز خسرو و جامی کم کسی هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
باجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه

شکروانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
کتاب الجوابست و از انجاست که بیشتره همچو هاتقی و هاللی
جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده هیچ
سرگزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

آسمان اول (۸۳) تحفة الاحرار جامي

سمرقندي كه معاصر مولا جاميست گفته كه عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله بركاته - اصل مولود بندگان مولانا ولايت جاميست منشأ دار السلطنة هرات - ابتدای حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و با وجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا در طلب دامنگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شیخ الاسلام قبله المحققین و سید الواصلین سعد الحق و الدین کاشغری قدس الله سره العزیز داد كه از خلفای خاندان مبارك خواجه بهاء الحق و الدین نقشبنده بوده - و بندگان مولانا مدتی در قدیم مولانا سعد الملة و الدین بسر برده و خدمات پسندیده نموده و ریاضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگان مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شیخ خود خلف الصديق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگان مولانا استفاده میگیرند و فضایل اقالیم بمجلس رفیع او توسل میکنند - مدح المسلمین بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگان مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضای است نشانه است در بیان حالات اولیاء الله العظام در فقر و جوارحه نهاده است منظوم شیخ نظامی مثل سخن اسرار و غیره در بیان نهاده است و چند کتابه در تصوف - بشانیت ازلی و هدایت

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
در آنها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعور *

ای نیر حقایق و دین قرنهای بتاب

وی عنصر کمال و یقین سالها بمان

انتہی - ملا عبدالغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
نفعات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد چرخ جام بوده است وقت العشاء ثالث والعشیرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولد جام و رشک قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یکم از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نواح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بیشتاد و یک که عدد حروف کاس است
پسیده بود که ساقی دور در هزدهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعين و ثمانمائه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت بر کف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را موده رستگري از تنگنای غربت کرامت فرمود انتہی -
دیگر احوال فرخنده مال ملا جامی و کیفیت افادہ و استفادہ و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکملہ باید جست - و در سام السموات
و ریاض الشعرا ہم نوشته کہ اصل مولانا جامی از اصفہانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاہر و
باطن بدرجہ کمال داشت ہمہ تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اہل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نہاد انتہی در شرح الشعرا نوشته کہ مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاہر و باطن شہسوارے در جہان کم خاسنہ آفتابی
والہ داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاہ و چہار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چہار دیوان و مثنویات سبعمہ و نیز مثنویہ در تعریف کعبہ
معظمہ کفہ - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تشویر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحت الفاظ و فصاحت گفتوگو و بلاغت تلویز عظیم الزائل است -
تاریخ وفاتش را امیر عالی شیرچین یافتہ

کاشف سرائف بود بیہمتک زان سہسبہ

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سر الہ

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری آسناد است هفت مثنوی
بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی^(۲۱)
کتابے بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهی - ملا جامی رح در
دیباچه مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات
هفتگانه بمنزلت هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر
دوات چینی نژاد بسعدت ولادت رسیده اند و از مطموره غیب متاع
ظهور بمعمره شهادت کشیده میسایند که بهفت اورنگ (که در لغت
فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکب اند در جهت
شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایره) نامزد شوند * رباعی *

این هفت سفینه در سخن بگردند

دین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه منثور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این مثنویات
چند است بیدمقدار از جست و جوی کارگاه سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سرالذ دورا و دوالف که ملاحظه است بحساب آورده شود || (۲) این

بر توحید بسبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارند - و فیه ما فیه ||

آسمان اول (۱۷) تحفة الاحرار جامی

و خرف برده چند بے اعتبار از رفت و روب بزمگاه شکسته جامی
فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاعوار مخزن الاسرار
حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار
سطح انوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
برند - چه آن در جود الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
که فصیح زبان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
در دقت معانی و لطافت اشارات بمنابۀ که نادره گوین عالم
در معرض جواب آن معترف باینکه می - اما امیدواری چنانست
که چون این میوه نیمخام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زبردستی دمیده - بحکم
مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خورای کرم اخوان الصفا افتد - و
نافذگشای مشام قبول خلائ الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلابه سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * بادۀ راز از قدح دل دهند
رشته از آن بادۀ بجای رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
قافیه اینجا که نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سواست
* در ختم کتاب و خاتمت خطابه *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد این خورش و فم

بهر دعا از لب ام الكتاب * حرف سقاك اللهش آمد خطاب
روح امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سیحی پروین نهاد
گفت جزاك الله ازین فیض پاك * از تو بسجاده نشینان خاك
نقش شفا نامه عیسیست این * یا رقم خامه ماندهست این
غنچه از گلین ناز آمده * یا گله از گلشن راز آمده
صبح طرب مطلع انوار اوست * جیب ادب مخزن اسرار اوست
لفظ خوش و معنی ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
بسته درفش تنق مشكفام * حور مقصورت فی الخیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقی خواستش
ثقبه الاحرار لقب دادمش * ثقبه باحرار فرستادمش
هیكل آیات گرامیست این * حمایه گرامیست این
شكر كه این رشته بهایان رسید * بشیبه این خرقه بدامن رسید
مهر نه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم ثم الكتاب
و در اول یكه از دواوین او كه مسمی بشایسته الشهابست این بیت آمده
بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای علیم حكیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی كه در مدح

كعبه شریفه زانها الله شرفا فرموده - بعضی اشعار این مثنوی

در بیان فتح الحرمین محیی لاری می آید *

آسمان اول (۸۹) منوچي آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست منوچي آصفی هروی بقول آذر
اصفهانى - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذۀ
مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله
که از اعظم و اعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه واقعی
و صاحب دیوانست و منوچي در بحر مخزن الاسرار گفته که
بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص
میکرده انتہی - و هکذا فی الفهرس المطبوع للذاکتر امیرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجانى قاضی
تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانى از اولاد شاه سنجان
بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار
بنام امیر عالی شیر گفته - این یک بیت از آنجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بها بولعش * پای گل و خار نباشد عجبش
تخلص قاضی بوده انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین مسیحی لری - او از
تلامذۀ علامۀ درانی و جامع فضیلت و شغف داشت در علم
شعرای سلطان یعقوب انتظام داشت و تا زمان شاه طهماسب
صفوی در قید حیات بوده - توفیق وزارت حرمین و گریز از قید
و بعد معاودت ازین سفر بزمستان منوچي غلبه الحزن برین
سلطان مظفر بن محمد شاه گفته و بعد هزار سال منوچي را این بدیده
دراثر ریاض الشعرا و خوانده امیر - اینک قاضی آید اینک بدیده

آسمان اول (۹۰) فتوح الحرمین - مظهر آثار

ای همه کس را بددت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
دار تحریض سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حُب دل * ماند ز حُب وطنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق براه خجسته
در آخر کتاب گوید * نظم *

محبی ازین درد و طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را به ملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین دزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی *
در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آنشده و غیره مظهر آثار - و اله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوه
هویان صفه صفا و سر حلقه سلسله اهل و فاست - حصرتش
مرجع فضلا و درگش ملجا نریا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از فتایح آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را
در اینجا درج نموده است که قوت طبع و علو نظرتش را بهمانند صفا

آسمان اول (۹۱) مظهر آثار هاشمی کرمانی

ساطع - زاقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی از حدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کبچ و مکران و برادرش
زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انتهای و بضرست انگیزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مشابهة المختزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آدم بهزاران نیاز * از عذف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عروقه دهم جوهر قسم سخن
شرح کلمات نظامی کنم * بیوی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
همه فسان دم روضه الامین * نکته سربازان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسیر خصال * بهشت زبان همه اش کمال
چهره گشای صور معنوی * مخبر خدای و خط مثنوی
شیخ نظامی در دیای چون * گوهر شهر شویر محیط شهید

نکته سراینده که بحسن کلام * ملک سخن یافت ز نظمش نظام
 ساخت ظلمت بهاران خیال * سو بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر او جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فروش
 ماند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 مبنکه سراینده این نو گلم * در چمن فصل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه بر انگختم
 سایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لای تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جفت القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زن از خاتم تم الکتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیز رو * نوبت هر کار بوقت گرو
 چون ز قضا لامحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آردن بفر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر پداجه ز رو به که داشت * این دوسه بید که نوشتیم داشت

آسمان اول (۹۳) مظهر الآثار هاشمی کرمانی

فکرت من چون بفکر اندر بخش * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 فرج بفرجم ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده در آمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی نکند
 گرچه بروختم سخن نقش بست * سگه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گریار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چگوید کسی
 بزم سخن را به سخن ساز کرد * بزمه کس را به سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کسی * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * مجبض اشارات ذقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سرپر از قوت طبع است و زور
 این می صاف از قبح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزمکه دلفروز * نوبت هر اهل دل به پنج روز
 دور قحطی شد و ساقی نیاند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور من عشق بجای می رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چو گان اوست
 شمع همه باه پرسیان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیش جام * از دست باقی شده فانی نام
 زبده اشراق حقایق صفات * عده ایمان عیار جوانه

نادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منک و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمت چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باد را از قدح دل نهند
 رشی ازان یاده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 هست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمگ خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سواست
 بر سر خسرو که بلند افسر است * از کف درویش گل در خور است
 این نفس از همت دون مذست * وین هوس از بخت زبون مذست
 ورنه از انجاکه کرمانی تست * کی بودم رشته امید سست
 صد چون نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جوابی بلسان فصیح * روح فرا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این ^(۱) * همه مخوان سبع مثانیست این
 ختم سخن گشت بنامش در است * گفت جوابی همه شیرین و جاست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را به لاجت گرفت
 قلم طبعش چو گهر بار شد * نامه او تحفه الاحرار شد

(۱) هفت بیت در هر دو نسخه : اما در نسخه بجای همه مثانیست :

آستان اول (۹۵) مظهر آثار هاشمی در مانی

کلیک بیانش بهزاران صریح * زد رقم مشك بروی حریر
خاتمه بر نامه دوران کشید * ختم سخن بر سر عنوان کشید
لیک بود نقش سخن حرف کن * پیش سخن بند ندارد سخن
گنج سخن تحفه عالی بود * فیض الهی متوالی بود
زین سخن اصحاب یقین آگهند * کین همه صورت کلمات الٰهیه
هست جهان نسخه افشای او * مظهر اسما و مسمای او
نوبت هر اسم ز قسم دیگر * گردش هریک بطلمی دیگر
بسته بهر اسم بود حکمت * خاصیت و سلطنت و نوبت
کرد پس از دوسنین و شهر * نوبت اسم متکلم ظهور
بعد دو قرن از کرم ذوالمنن * عشق بمن داد کلید سخن
باهمه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاح راز
مدیج هر گنج که بشکافتم * چون کف آزاد تهری یافتم
بیشتر از مرتبه اهل فکر * مصطفی گنج سخن بود بکر
چون در آن مصطفی مفتوح شد * گنج محالی همه مشروح شد
آنچه توان گفت نظامی زبده * باقی آن خسرو جامی زبده
از گهر و گنج دران سرزمین * ماند همین جای تهری مرزین
من بچنین خشک زمینی کوه خا * بسته دل خویش بفصل خدا
اثر او

خواستم از روح نظامی مدد * و ز نفس خسرو و جامی مدد

در پایان ستایش از یاد سخن گوید

آسمان اول (۹۶) مظهر آثار هاشمی کرمانی

هاشمی از لوث غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سر کاخش کمند
بانده معنی نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مرگشا گرچه در نوشهاست * کز پس دیوار بس گوشهاست
حکایت رفتن سلطان بهرام شاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
وجهت نیکنمایی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگرے بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و انجم سپاه * خسرو جهم کوکبه بهرام شاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیرے بنسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شبے آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شوم نام من
گفت وزیر از ره تدبیر رای * کای بیه گم شدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکو است و بس
یا خلف بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و کفشت

آسمان اول (۹۷) مظهر الانار هاشمی کرمانی

انچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
 زین دو سخن انچه مرا آرزوست * شهرت و آوازه نام نگو ست
 بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
 در خم این مهد کواکب گهر * نیست یک چون پدر از مد پسر
 حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
 به که باخلاص روم سوی او * دیده منور کنم از روی او
 چون بسوی پدر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
 کای سخنت در همه عالم پسند * نظم خوش گوهر بحر نوند
 لطف کن و بهر دل چون من * ساز کن از گنج هنر مخزن
 تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرایی شوم
 بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت سلطان زره انبساط
 خضر رخت هادی توفیق باد * چاره گشت وادی تحقیق باد
 شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
 رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بینش و مرآت صاف
 بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشکر برک و جواهر به بیل
 ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
 ساخت مربع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مرزین بطوق
 مشک سرشتان سوار جمال * مرد ملک دیدگاه از آب حل
 انچه بآن مرد خدا هدیه بود * عقل میندیش نتواند شمع بود

چون بحضور آمد و ممتاز شد * مختصرم زاویه راز شد
 مکرمست ^(۱) و اندازه شد * عهد قدیم از سز نو تازه شد ^(۱)
 چون سخن از هر طرف گفته شد * گرد تکلف و میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمست بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ مدد خواست ز فیاض جود * ملتزم از ^(۲) شاه ولایت نمود
 از بی این مژده شه نامدار * کرد بسم نقد گرمی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ در انجا مقام
 عرصه آن منظر میناسرشت * روح فرا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخان خادم و انجا مقیم
 زرگمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حورنژادان ملایک سرشت * ساده بیاوران سواد بهشت
 با دل گویا و زبان خموش * چون در دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و برودع خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگریبان تخیل کشید * پای بدامان توکل کشید

آسان اول (۹۹) گوهرشهرار عبدی جنابدی

خیمه برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعرّج بیسان سخن
آنچه پس پرده اسرار بود * جمله در آیینۀ او بر نمود
ساخت کتابی که ز اوج برین * نعره برآمد که هزار آفرین
نامه خود بر همه فرخنده ساخت * نام خون و نام همه زنده ساخت
نسخه او معدن امید شد * مخزن گنجینه جاوید شد
هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هنر یافتند
هست درین پرده سرای کهن * نام نکر باقی و باقی سخن
* در خاتمه گفته *

شکر که این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الهی تمام
در بلد تته حرم شمال * حرّسه الله عن الاختلال
نهد دجل بود که از فیض پاک * نقش بقایامت برین لوح خاک
نامه خامیست مبرّاز عیب * صفت او مظهر آثار غیب
لاجرم این نامه قدسی نظام * شد ز قضا مظهر آثار نام
۱۵ و برین وزنست گوهرشهرار عبدی جنابدی - در

ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از توفیق شاعر
شرب گوی خوش اعتقاد بوده مدّاحی اهل بیت طاهره میکرده
کتاب گوهرشهرار از تصنیفات اوست از اجاست * بیت *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * صفت جان بهر چه یافت کفایت
شکر که بے عشق بتان نیستیم * چون دگران زنده نباشان نیستیم
به احوال دین عاملی در کشول خویش این چند شعر از او آورده ام در

طالع مطالع پیری گوید * شعر *

زود چو شمعیت فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
موی سیه گربصد افسون کنی * قد که درتا گشت باو چون کنی
و که مرا بر چهل افروز پنج * وز پی آن قافیه گردید رنج
نمکه دومیم ز سپهرِ اثیر * پیشِ حریفان نه جوانم نه پیر
رام نگردند جوانان بنسن * من نکم نیز به پیران سخن
آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
در نفایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست
۱۶ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم

و مرآة العالم و خزانه عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
بفضایل کمالات صوری و معنوی مجلی بوده و بغایت رنگین و
و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام او -
و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکه در شیوه گویاری * ابر خواهد زبانش یاری

در قفس کرده صریح قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری
و مولانا ابتداءً بهند دکن وارد شده چنانچه باید اختر سراسش صحر
نعمون لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
و حاکم جونپور بوده شخصی را با چند سراسب و هزار روپیه خرج راه
بوی فرستاد مصاحبش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در
بدیه گفته مستفاد میگردد * قطعه *

آسمان اول (۱۰۱) مشهدانوار غزالی مشهدی

ای غزالی بحق شاه نجف * که سویی بندگان بختیون آی
چونکه ببقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار رویده است - غزالی بجانب
خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سانه با او بسر
برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
خانزمان رو باستان اکبری آورد و بعواطف دارایی و خطاب
ملك الشعرائی تحویل مباحث نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
که در عهد دولت طبقه تیموریّه اول اوست که باین خطاب نامور
شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کایم هرکلی این
خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و هشتاد
از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
صوری و معنوی گفته

قدوة نظم غزالی که «مجن» همه از طبع خداداد نوشت
نامه زندگی او نامه آسمان بر رقی باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش بدو طور سنه نهصد و هشتاد نوشت
در نقایس السائرین چند شعر از مشهدانوار آورد
یادگار دامن خود آنکس که چشمت * دامن ازین عالم بهیضت آسودست
آنکه درین لوح نیاید تاب * نه که بهیضت آید بهیضت آید
نور ازین کفایت گویا کن * از کفایت خود - خطای قیامت
شیر غزالی و قلم تراز کن «مجن» با کفایت و تراز کن

آسمان اول (۱۰۲) مرآة الصفات و نقش بدیع

پایه معنی بشیرا رسان * کوکبه شعر بشعرا رسان
هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
تا سخنی سوی لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان رسد
بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبرشاه
گفته - در نفایس المآثر این ابیات از انجیا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
تاج ده تبارک رویین دندان * سرشکن گبر قوی گردن ان
شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستاننده و اقلیم بخش
گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
و در نخلزد مهر می از جام او * تیغ شود صوی بر اندام او
سوی فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ و رود در زمین
رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
ابر حیا کان گرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
خسرو عادل دایم همیشه درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
باد درین سقف برانگیخته * تا بآید ریخته و بیخته
گرد فنا بیخته بر دشمنش * نقد بقا ریخته در دامش

۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه صوره
نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خازمان نظم کرده
نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی مله

اسمان اول (۱۰۳) نقش بدیع غزالی مشهدی

یافته انانی - اشعار نقش بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه بیت *
 خالک دل آفریز که می بختند * رشک از عشق برور رختند
 دل که بآن رشک غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
 دیدم عاشق چو دهد خون ناب * هست همان خوی که چکد از کباب
 بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمک عشق چه سنگ و چه دل
 چند زنی قلب سینه بر میک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
 ذوق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس
 آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود
 سبزه شماران تریاکسل * مهر و گل را نشانند دل
 غفلت دل تیرگی جوهر است * خاک بران لعل که بدگور است
 آهن و سنگ که شراره دروست * خوشتر از آن دل که نه بار دروست
 در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *
 از پس این پدید سیمابگون * آنچه نبایست نیامد برون
 هر سر موی که دین رفته است * از سر یک رشته جدا گشته است
 تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بعد خوبی ما هر که دست
 پای عزیزان ز سر ما به است * عیب کسان از هنر ما به است
 سبزه بتری زان شده عیب جوی * بیهوش البته بود عیب گوی
 نام خود و نام پدر زنده کن * عود خود را بپند زنده کن
 از پدر مرده عفو شو زمان * گونه سبکی هم عزیز از استخوان
 خوش پسران که در من عیب اند * تا خطشان نبستند تکس مشربند

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدی

کاش خط آرند ز اول برون * تا دل عشق نسازد خون
بارے اگر نخط اگر ساده اند * هستی ما را بغنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکوگرچه سراسر خوش است * بنده آنیم که عاشق کُش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردن خوبان بلاست
در شکن زلفچه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشا سینه را * سایه مکن نسبت دیویده را
زنده بمرد مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملافه ای جوان * گر نه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ درین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدی بقول ناگفته

اسپهنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده وغیره *
غزالی مشهدی هر دیوان خود مستی بآثار الشهاب قصبه
دارد بشرح حرف بسمله - مطلعش اینست * بیعت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رحیم
در تاریخ داونی نوشته که غزالی در سج گفته * نظم *
بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد رحیم

آسمان اول (۱۰۵) منظور انظار رهایی مروجی

۲۰ و برین درنست منظور انظار رهایی مروجی - در مرآت العالم آورده که رهایی مروجی از نبایر شیخ زین الدین خوافیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان به هندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخدوم اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشع ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضایلش بهره‌مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخصار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد « شعر »

چرخ که این قبۃ خرقۃ تست « هاله زده گرد رخ ماه تست
ذات تو لعلست و جهان حلقۃ « اطلس چرخ از علمت شد
می زلفت خون جگر میخورد « زهر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میخورد « عیب بلطف تو غر میخورد

۲۱ - ۲۲ و برین درنست دوتا مثنوی نوید می شیرازی صاحب دو خمسه - در فهرست انگریزی از تذکرۃ نای قاضی آورده که خواجہ زین العابدین علی میثقی بیگ نوید می شیرازی صاحب دو خمسه است بدشایب دیگر عبدی تجاعی میکند - سواي خمسه میام جمشید هم دارد - در اردبین سنه (۹۸۸) شرح وفات

یافته انتهای میرزا علاءالدوله کاشی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدی خمسة گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
عرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
از اشعار بسیار است انتهای و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیک مفروضه نویسی شیرازی در سلک محروان دفترخانه
شاه طهاسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبیعت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسة
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میرزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهای محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او در مرتبه تدبیر خمسة ندوده انتهای در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی سخن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات

حرف تو اندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پرورد من

کرده نمک لعل تو دمی ز خال * گشته بدور لب تو می حال

شوق کجا تاب میوری کجا * عشق کجا طاقیت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهده داعی شیرازی در سام السعوات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابر سعید

شاعر معاصر بوده - از آثار او مثنوی مرسوم بمشاهد بحسن عبارت

و لطیف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ نفیدم که یک سیر شد

در طلبِ هرچه بسر میبری * آن طلبِ اوست اگر بنگری
 طالبِ یاری و ندانسته * بر سرِ کاری و ندانسته
 نیستی آگاه که با شوقِ یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
 آیینِ اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لخته رسمی علوم
 اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بدانوی گوید که میان کالی کابلی
 اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمانِ مخدومی مولوی جامی
 قدس سرّ و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زندقه
 صرف کرده و بالین همه مفتِ راستگی و آزادگی و بذل و ایثار او
 بروجّه اتم است انتهی محمّدامین رازی گوید در پانزده سالگی
 خدمتِ مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بکر
 بصحبتِ هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
 بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد مد و ده ساله بود چنانچه
 از رویِ طرفگی میگفته که من از خدا ده سال خوردم - تاریخ فوت
 او را شیخ فیضی چندان یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از سال ریح الثانی
 در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گدستاده و در ترکستان متولد شده
 و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعر از است
 چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشکِ حقیمان از خالِ دان
 ترکس شهبه نبوت هر بهار * آنکه بروید با سبب جویند

چشم بتانست که گردن درون * بر سر چوب آورد از گل برون
در سلم السموات دوشعر پسین را بعد از جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
۲۵ و برین وزنست مهر و وفا سالم - گامی در نفیس المآثر
آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
جوالی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعری بلیغ است و سلیقه
موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تدبیر یوسف زلیخا -
و شاهنامه از کتاب مهر و وفا ایست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آیین زانو نهد
هر دم از آیین زانوی خویش * روی اجل را نگرد سوی خویش
چشمک اگر چه کذبت چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
لرزه در افتد ز ضعیفی بیا * دست شود از پی رفتن عصا
خلمت شیدت چون دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -

محمد طاهر نصر آبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاشیخی
خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
نسج و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مشغول در بحر مخزن
مسمی بمظهر الاسرار گفته - اسرار محفیه دران در جست - چون
فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده مانند خدا تو مدق

آسمان اول (۱۰۹) خلدبرین ملاوحشی کرمانی

در یافت آنها کرامت کند - انتہی *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی

که هیچگاه بی زمزمه دارد و سوز نبوده است و پیوسته عشق

بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید

اصل آنجذاب از بافق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات

مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور یزدی شده

العی سخنانش ملاحظه تمام و خلاصه ما لا کلام دارد - از مراتب عشق

و ناشکی آگاه و فریاد رنگینش باین معنی گواهمست - و سه مندرج

دارد یک در بحر مخزن اسرار مستی بخلدبرین بد نگفته (و دوی

دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باد یا بعالم بقا نهاده

انتہی - صاحب فهرست اندری گفته که سنگ وفات او بشکل

تقی کاشی بحد و نو و دو (۹۹۲) - یا بحد و نو و یک -

و در مرآة العالم نوشته ده مزمره تاریخ فوتش گفته * ع *

بلبل گزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة الخیر نوشته که وحشی مولانای دارالعباده

و شمس و سه مرغ و وحش از قفس بدن پیواز نموده تا به انوار

دیگر نیست نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره در دیوان وحشی

کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکمست و صاف

ببر معنی - خلدبرین مرتب بهشت رفته است -

شاه به بر آرد مدای مزبور بنیاد از خلد برین در بنیاد

* تا قول او *

طرح نوی در سخن انداختم * طرح سخن نوع دیگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذر مردم بیگانه نیست
 ساخته ام من بختی خورش * خانه اندر خورش کالی خوش
 هیچ کس نیست بهمسایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 بانوی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خدایان داشت * عالمی از گنج خود آباد داشت
 از مدد طبع گهرسپ خوش * مخزن آراست پی گنج خوش
 بره دران گنج فراران بکار * مخزن صد گنج چه صد صد هزار
 گوهر اسرار الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهمسایگی او شنافت * ذیمرت شاهي جگرش را شکافت
 شیطا دلب نیست که بملوی شاه * غیر شهنرا بود آرمگاه
 منکه در گنج طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوت گفتار داد * گنج گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما اطف ز فیض عظیم * نادره گنج و چه گنج عظیم
 آنکه این گنج نشد بهره مند * قیمت این گنج چند اند که چند
 بود یکم ذات هزاران صفات * واحد مطلق صفتش عین ذات
 زنده باقی احد الیزال * هی توانا صد ذوالجلال
 رنگ ز دای دل دلخستگی * قفل گشایی در درستی

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در راه او از همه گمراه‌تر
 راه بکنش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس
 این مثنوی که جزو بیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *
 ۲۸ و درین روزنست مجمع‌الابکار جمال‌الدین عرفی شیرازی - بعضی
 جا مجمع‌الافکار بنامیده شد و برخی مستزین‌الاسرار عرفی خوانند - بدانجا
 گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و
 اقسام شعر نیکو گفت اما از بس عجب و خفوت که پیدا کرد از دلها
 افکاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه
 بشیخ نصیری آشنا شد و السق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او
 در منزل شیخ می بود و حاجتجاج الیه او از وی بهم می‌رسید و در
 آخر در میانه شکرآبها افکاد و او بحکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد و
 از آنجا بشربیب سفارش حکیم بخاندان مرعط شد و روز بروز هم
 در شعر و هم در اعتبار او ترقی عظیم روی داد و چون اشعار و
 مثنوی دارد در بحر مستزین اسرار که مشهور آهنگ است افغانی .
 دانشمندی گوید عرفی شیرازی اندک و مستحق الفاظ و تملیقات
 دلم و نازکی مشمول و بام چرخ نمود - استحقاق از شما کم است
 باین میالست شان گذشته اندک - در خوانندگانی آورده که در پی
 سی‌پیش سال عمر باقیست در راه نور سده جمع و تملیقات
 تسعیمه (۹۹۹) در آغوش زمین خرابید غم - شمع ابوالفضل
 در آبدین انجری گوید که عرفی شیرازی از کوتاهایی در خود

آسمان اول (۱۱۲) مجمع البکار عرفی شیرازی

نگریست و در باستانیان زبان طغز گشود غنچه استعداد او نشسته
پژمرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعلش او بنجف
اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
متخلص بعرفی در باب استعاره اسرار بسیار دارد بحدی که
مستمع از معنی مقصود غافل میشوید از جمله مثنوی که در برابر
مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
میداند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
از اینجا نوشته شد *

غازه فروشی سر بازار شرم * آبله بی تو دلهای نرم
سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلتش زخمی شهباز تو
انتهی فقیه نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیتی چند که
بفصاحت نزدیک بود می نویسم *

بسم الله الرحمن الرحیم * موج نخست است ز بحر قدیم
تا برم این نامه بتکمیل عرش * زوکنم آرایش قندیل عرش
به که بنام صمد نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
از اثر او صدقیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
رنگر جهانم اصحاب سید * دامنه عابد گم کرد صید
هر چنان مژه دلبران * حسن فراینده عصمت و بران

شیرکشایند * پستان صبح * یاسمن افشان گریبان صبح
 زمزمه کاو لب ناقوس دل * داغ فروز دم طاوس دل
 زیور آواز * ناقوسیان * چشمه آرایش طاوسیان
 آستین افشان نسیم مبا * آشتی انگیز اثر با دعا
 جوهر آینه حوری و شان * جرعه پیمانه معنی کشان
 انچه آرای حرم سماع * نوحه طراز لب گرم وداع
 بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر صعود * ناصیه ساي ملک اندر سجود
 سرمه کش عبهر زین قدح * وسمه نه ابروی قوس قزح
 راه نمایند * آیندگان * مایه هستی ده پایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سحر دوش ز پستان شب
 لوح عمل ساز و رع پیشگان * نامه بر انداز جزع پیشگان
 شمع فروز حرم احرام * ناصیه سوز چمن انتقام
 بر شفق گریه عطارد شمسار * بر ورق دیده تمساشانگار
 تابنده رشتنه کوتاه عمر * تا بابد رفته خس از راه عمر
 صورت می داده بیدار بهار * نقش کشتی کوه خزانرا شعار
 گوهر دل شسته بد ریای خون * نور اثر داده بدو درون
 جل جلاله علم شان اوست * هم نواله مگس خمران اوست
 برده دل از دست چه دغا مست این * گوش خود از چه دریاست این
 خالک نشین در بر او بندگی * مرد بیداری او زندگی

بندگی از داغ قبولش فگار * گردن آزادی از طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد بر سهو ما
 نغمه ناقوس خروشان اروست * سینه هر زمزمه جوشان اروست
 لغزش مستانه دهد سهراب * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زن باغ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گوئی صاحب ید طولیست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما با اعتقاد حکیم حاذق
 پسر حکیم همام بود در ابوالفتح گیلانی باین مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید * بیت *

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آب بود
 مثنویش طرز فصاحت داشت * کان نمک بود و ملاحات نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است از بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهای - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هردو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۱۳۰) و برین وزنست زبدۃ الافکار نیکی اصفهانی - در
 آتشده آورده که نیکی اصفهانی مرد نیک و حریف بدل فردیلست -
 اسمش زین الدین مسعود خائف علی الصالح اصفهانیست و
 تجارت روزگار میکند رانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

آسمان اول (۱۱۵) مرکز ادوار فیضی

و طبع خوشی داشته اما بسیار باشعار خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده انقی و الله اعلم انی نوشته - مولانا نیکو اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقایق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی اوحدی نوشته که در نه سالگی بخدمت ری در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و آلمی درگذشته - این رباعی را تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفته

* رباعی *

نیکو که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن ز میان * نیکو ز میان برفت و نیکو ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار ماندند انقی *

(۱۳۱) در بین وز دست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -
کنیتش ابوالنفیس - پسر شیخ مبارک فائوری و مهین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - بالترای فضایل و اقسام کمالات انصاف داشته -
در زمان ائمه پادشاه بهمدارچ دولت و جاه ارتقا نموده از اندسا و مصلحان
آن پادشاه قلم مبارکاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیضی تخلص کرد و مدتی یک کتاب تصنیف کرده -

کذا فی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائنی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در غزون جزئیة از شعر و معما و عروض و قافیه و تابع و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نویسند بجهت علّو شان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک در ماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت با خود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتہی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روز پادشاه فیضی را که بملازمش رفته بود بیرون کتھرؤ نقره استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعه خواند

پادشاہ برون پنجرہ ام * از سر لطف خود مرا جا ده
زانکہ من طوطی شکرخایم * جای طوطی درون پنجرہ به
پادشاہ پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالیع مشہدی بود کہ از اکبر پادشاہ باین خطاب نامور گردیده - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازہ گشت - و در عہد چہانگیر پادشاہ طالب آسای - و در زمان شاہجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہم و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ

آسمان اول (۱۱۷) مرکز ادوار فیضی

یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتهای زاله
داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که مولد و وطنش ناگوار است که از
مضافات اجمیر است - و اینکه در ایران بدکنی اشتهار دارد غلط است -
خلاصه شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتهای و هم او در
ترجمه ثنائی مشهده که ذکر او در آسمان ششم می آید گوید که -
الحق چاشنی و عذوبه که در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
فیض اثر صحبت خواجه حسین ثنائیست انتهای صاحب
هفت اقلیم که هم معاصر اوست گفته که فیضی بموجب فرموده
حضرت شاهنشاهی تبعی خسته نموده در برابر هر کتاب حکایت
چند گفته اما با تمام نرسانیده - باوجود آنکه از همه علوم بخشیه
دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تبعی نموده - و در انشا و
مکارم اخلاق و انبساط طبع خود بیهمتاست انتهای ابوالفضل علامی
بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ابیات
مرکز ادوار که پراکنده افتاده بود و نامنتظم و نامرتب بود فراهم
آورده و خاتمه منثور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی
منقولست - و هم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامه بوقایع
سال سی و نهم از جلوس شاهنشاهی مرقوم کرده که - فردی ملک الشعراء
شیخ ابوالفیض فیضی نند من به پیشگاه والا برد و فزوان آفرین برگرفت -
سال سی ام الهی نهصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
بسیج آن شد که زمینی خسته را چو لنگه طبع آس آنکرای سازد و د

برابر مخزن اسرار مرکزادوار به هزار بیت گوهرا فزای بیفش گردد - و مقابل
 خسرو شیرین سلیمان و باقیس نوباوه از بستان سرای دانش سر برزند -
 و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست
 بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گیرد -
 و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی
 شود - و در بحر اسکندر نامه اکبر نامه قرار گرفت که در همان قدر
 ابیات فهرستی از جراید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
 نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیت
 چند سامعه افزور گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
 و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریایار ضمیر
 ریزش یافت - و بدیده روی آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای
 آن چهره نامی حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک
 و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آویزه پیشطاق آگهیست خاطر
 شمیمه بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلاویزی هر زمان
 نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخی
 داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاهان سخن شناس آمد - چون
 بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند گیاه پیرا بدان
 کمتر پردازد - و باین حال آن یکنای بزم شناسایی را بنظر شاعری
 نگریسته خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

اسمن اول (۱۱۹) مرکزادوار فیضی

سعادت یازی خویشتن را از گروه باد سنجان قافیه پیمای بر گذاره دارد
و هم زبان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرفا در نگرد و
پاس گرامی انفس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هر چند دمسازان در برافراختن آن پنج کانه والا اساس برکشند در نگردد -
از معنوی گشایشهای روزافزون هستی آهنگ خاطر ستودن نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اوزنگ نشین فرهنگ آریایی
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام به پایان بردن
آن پنج نامه فرمود و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
فردوس بتراوی ستن سنجی بر ساخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهای و در خاتمه سرگزادوار
بعد ازین میگردد - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ باز پسین بشهرت آن تقاس خرامش فرمود - تا قول او - باخاطر
پزیمان و حاله فرزند بحیال همزمانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای
ذکر جمیل در گوش آوری نصایف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت روشن شد که از دشواری سندی و بالایی
از شعر پیشین نقش پیچید هزار بیت از سقند هستی ستوده
است و آن لعلیان تحمیل را از بدشخلق شمسایی انداخته
ساز چرخ و نورانی بتکابوی خاطر برآید و دار صدجایی در گو

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه‌رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین دواور جای بیاضه شویده خط که در ایام بیماری خامه‌نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمزبان محفل آن یکنای روزگار برار گویی نشست - چون ترانه نو میدی آن گروه سامعه کرب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومات نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین پیوند داده سامان داستان نمود و بترتیب گزین و سرسخه تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاعر که در سلک انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غار حسن تالیف بر روی کشید - و بتأییدات سماوی برادرزاده والانوار خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم بر آوازه شد
پیروز ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه کوش من

آسمان ازل (۱۲۱) مرکزادوار فیضی فیاضی

بوکه دلهای آسوده را سرمایه ترمزندی آید و پیرایه تقدس
آن نورانی بیکر گردد - از آنجا که آگاهان بیدار مغز سر نوشت انجام را
از ناصیه سر آغاز بخوانند و حسن خاتمه را که از فروغ قبول
دلهای پدید آید از عنوان نیک سگالی و خیر بسیجی برگزیده نسیم
پذیرایی بر نزهتگاه دل می زند - و نوبت جاویدنمایی در کاخ صماخ
فطرت خورش نشاط می اندازد * شعر *

بحمد الله این داستان نخست * بطرز فریبنده کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
باین نامه نامور دیوار * بماندم برو نام آورا دراز
دل درستانرا بدو نور باد * وزو طعنه دشمنان دور باد
نمت - سر آغاز مرکزادوار * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * گنج ازل راست طلسم قدیم
گنج ازل چیست کلام خدای * مهر ابد کرده بدام خدای
بسته در گنج بهر خفی * داده کلیدش بدکف مصطفی
نقد دو کونست درین مایه خرج * چار کتابست درین آیه درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم الله حمد خدا را بگویی
* در توحید *

زمره سنج نفس آتشین * لعل ساسی دل آتش نشین
باد چنان لب آتش رخا * آینه خنده گل پاستیان
مهره کش تخته میزای صبح * پنجه گشای یی بیضای صبح

مودنِ محرابِ مناجاتیان * ساقی صهبای خراباتیان
 پرده کش بلبل نیلی عبا * منطق بدند گل زرین قبا
 بتکده آرای بتان بهار * تانده مغکده لاله زار
 ذره درین دشت سرافراز او * ریگ روان قافله راز او
 نه کبر را بر سر کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرسی نهاد
 معرفت از خالک درش ناامید * عجز بسرچشمه اورو سفید
 عقل کجا فکرت یزدان کجا * بر در واجب ره امکان کجا
 دیده رمد سنج و جهان بر شعاع * عقل تهیدست و دکان پرمناح
 نطق یک واله گفتار او * درک یک مفاس بازار او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سر این ماجرا
 کل کسانه خط پیشانیم * طال بیانه دم روحانییم
 هرکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازه ساغر کشید
 شیشه گشایم کز پیش بود * نیم نیم نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم * از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پدایه آثار *

آنچه برون جست زنده هوشیم * روح قفس گفت بسرگوشیم
 حکمت از پرده بساز آورم * مغز فلاتون بگداز آورم
 بر سر آنم که بساز فراق * بر کشم از هذ نوای عراق
 گویان چون نشرم آذر * ره همه یک نام و دود راهزن

راه نه باندازه پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین مرجئه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بهای قلم
 و چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

نادیده طافه ببقا نامزد * عمر طبعیش ازلی تا ابد
 جوش منمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کاخ نخست از رعد کبریا * رفته از بیخه کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف بد رونما
 از رخ این شاهد شیداکیان * تا چه ببینند تماشاکیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آواره باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهند بستان
 از گل و می مجلس انگیزه * بری گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بستان او * نوح یک شبنم بستان او
 میسر اسرار الهی بین * قافله سائر مسافری بین
 در خم این چنگ فسونکار بین * پنج نوا بسنه یک تار بین
 بی فلک می بود این پنج راه * راه سخن میسرند این پنج راه

آسمان ازل (۱۲۴) مرکز دار فیضی

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلم بحاک
نقش ازل بین که بسطح بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نسام ورا مرکزدار کرد
* در ستایش سخن *

با رتبه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این
* تا قول او *

شعر بازداره جمع ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رتبه و خود را بعبارت زده * فکرتشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
در دره دل پیش رو و پس میگردد * گرد بگرد سخن کس میگردد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبدأ فیاض کن
درد سخن راه بیایند نبود * کز کف او باز قفا بی نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر درختن
گر بتو گویم کن خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی او را به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ماشطه با غالیه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
هر چه خدایان بآن شایع باش * طالب معنی خدایان باش

قصه خیالِ دگران تا بگی * جوید بمسالِ دگران تا بگی
 که بتواردِ علم افراختن * گاه بتضمین سپرد انداختن
 اینهمه از کونکپی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
 فیضِ ازل را نبود انقطاع * ملکِ ابد را نبود انتزاع
 * در ستایشِ قلم *

کرد دوات از پیِ خلوتِ گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی در * حرفِ الهی و مـلاهـی در
 طرحِ سلیمی و خطایی در * صورتِ بومی و همایی در
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلیِ چو سحر تاب زد * شعشه بر عقل ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدحِ مطلعِ انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
 * در مقصود بکف آوردن بارِ چوید کشاکشِ دنیا *
 شکر که جمّاره بمذلل رسید * زرقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ چست و چوست * منزلِ اولِ زره آروست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیضانِ نهم نام او
 ملا عبد القادر بداینی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگویند - از مثنوی مرکزادوار که در زمینی
 مخزنِ خیال کرده بود و بهارِ نیمه ده * بیت *

تا بچه در بوزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم پیش رفت

(۳۴) و برین وزنست مثنوی زاهد - ملا عبدالقادر بدائینی

در ترجمه عالمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملّقب بمیر

مرتضی از سادات دوعلبداد و از امرای معتبر خانزمانست

چند گاه بدادن در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتّصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون چهارخان نام

یک از اکابر بدادن زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده * شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او ازین دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۵) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شغانی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از انجا بتبریز

در خدمت شاه مغفور رفته است - ری اشعار بسیار گفته و تنبی

خمسه نیز نموده است - همیشه سنگتراش همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکرده انتهی - ذاکتر اسپهنگر صاحب از ذکرها تقی

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج مثنوی دارد تخمیناً ده هزار بیت یک جواب مخزن و یک حسن و ناز بوزن یوسف زلیخا و یک بری صورت جواب کیلی مجنون و یک جواب هفت پیکر و یک جواب سکندرنامه انتهای *

(۱۲۸) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدرائی مسطور است مولانا علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است که فاضله وای مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه) بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندند و دارگذرانیده اند. بفضایل علمی و کمالات انسانی موصف است. گاه گاه طبع روشن و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوه خود تخلص اختیار می نماید انتهی داغستانی گوید - مولانا علی احمد نشانی مشهور به مهرکن از فرقه اولیا و زمره اصفیا بوده معیشتش از اجرت مهرکشی می گذشته - و پیوسته بعبادت و ریاضات مشغول بوده بسیار از طالبان راه حق از خدمت فیض صوفیتش بمنزل مقصود رسیده هدایت یافته اند - روزی در حضور جهانگیر پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیست را مدخواند

* شعر *

هر قوم راست راه دین و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کعبه گاه

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در انوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کنان و دست نشانان نزد پلک تخت آمده میگویند که در
 یک از ایام اعیان هنود که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جون جوق
 میزنند اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *
 * هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در انوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از سیدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *
 * من قبله راست کردم بر سمت کج گاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا بهادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
 زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هیچوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرگ و تیزبر
 خود را بیپوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سوختن نشد -
 اطبایا گمان رفت که سکنه شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
 و پادشاه از تخت فرو آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی نه
 که سوز و درد فرمود - اثر سوز و درد نشد - آخر مولانا را در تابوت

آسمان اول (۱۲۹) مثنوی ملانشانی

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از جمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یافت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدوئی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یکم
از مکتشمان ستمظریف اینای جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
هر نفسم معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
هر نفسم پرده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر مالیک فریب
خسرو ملک هندانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
جوهری سالک سخندانیم * میدوئی نقد سخنرانیم
این منم امروز درین دواوی * شعله آتش بوزیان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چوب پانی مکن
شعله سرشتا ز گهرهای پاک * لاف من نیست چو در کیمیا خاک
طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دیگران گفته اند * در که تو گفتی دیگران گفته اند
خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دیگران خواراستی

سقف منقش که دران خانه است * رنگ ری از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روش باغبان * ساخته باغ ز نهال کسان
 سبزه آن باغ ز راغ دیگر * هر گل رعناش ز باغ دیگر
 غنچه آن گرچه روان پرور است * لیک ز خون جگر دیگر است
 بید که بے میوه سر بر کشید * برگش ازان دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز باران تست * از خوی پیشانی یاران تست
 چند پی نقد کسان سوختن * چشم بمال دگران دوختن
 جمع مکن نقد سخن پروران * کیسه مکن پر ز زر دیگران
 شربت بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه خود نوش کن
 گر خضری آب حیات تو کو * در شکری شاخ نبات تو کو
 نخل صفت سرو فلک میدری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بساید سرش * چاشنی میوه نباشد برش
 بر سخن خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل بید انشی من مکن
 نه چو رطب سینه پر از خسته ام * همچو صد فربد رو لب بسته ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند زبان آوران
 طعنه چو ابلیس بآدم مزن * حالت من درنگر و دم مزن
 سامریم من که بزور فسون * لعبت از سحر برآرم بسوزن
 غلغل در زهره و ماه افکنم * نسخه هاروت بپناه افکنم
 این مدام آن ساحر جادو مزاج * کز سخنم یافتند جادو رواج

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن آستان گیر
 هر که باستان ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگردد کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 یک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروان
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکبار بر زبان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو یکس یار و نه کس باتویار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و نه که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیست * و آنچه عجیب تو گشاید که چیست

(۳۴) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محدث حسن
 دهلوی در نعمت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 سخن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * کرد خدا رحمت خود را عمیم

او در تاریخ وفات یکی از دوستان خود نظم کرده * بیت *

بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبدالوهاب

آسمان اول (۱۳۲) تحفه میمونه حسن دهلوی

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی
گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آفاست - اگرچه مولانا
مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهی در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اربماق
تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهی در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارن بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحیم * ما هیچ رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرمت قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گنه کاشتن * شب و روز تو نداشته انگشتن
عذر پذیر گنه بنده * عذر پذیرم که پذیرنده
ناچر نظامی کنم از آگهی * سکه ده پنجوی خرد ده دهی
باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
ای شده شایسته پایدگی * از تو خدایی چو زما بندگی

در مقاله اولی

آسمان اول (۱۳۳) منع الانهار ملک قمی

حکم در سنگ آمده ارض و سما * دانه تویی در دهن آسیا
تا مگر از گردن این کوز پشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسی تک کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین رزست منبع الانهار ملک قمی - و آله
داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گسری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارنید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهروی فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهای در مفتاح التوابع مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین بر آمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقت
که از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر باکبر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکی نهان صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

آسمان اول (۱۳۴) دیده بیدار شغایی

یکه ملک قَمّی و دیگر مَظْهَوری - و ناظمِ تبریزی میگوید که
مَلاّ ملک قَمّی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
و مَلاّ ظهَوری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
نظم کرده - انتهایِ بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو می نویسد مولانا ملک
قَمّی و ظهَوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتر بار
زر از عادل شاه گرفتند - دهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
در مدح و ثنایت ای شهنشاہ دکن * معذوم دارگر نگفتم مخزن
میسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم
اگر کسر دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثانی
بر وزنِ مصرعِ اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیده بیدار حکیم شغایی اصفهانی -
داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طیبی خازق
اما عجیبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشر لیکن از کدش
خلقه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه منادمت یافته
طبع خوشه داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالذمّه بهم تفاوت
بسیار دارد انتهای و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرایادی
گوید - حکیم شغایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

آسمان اول (۱۳۵) دیدۀ بیدار شفائی

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *
 بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحبِ خمسِه است
 سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
 موجود - یک این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هائیه از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طرز کس
 پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ترانشین
 زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسی نه شنیده است
 در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بسک عرض کن
 بلبل ترنغمه نظامی کز * یافته گلزار سخن رنگ و بو
 نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
 هر که باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیسر آورد
 حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرزورتر
 کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم
 تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بدست
 رخصت از طرز نظامی بخواه * معدت از خسرو و جامی بخواه
 یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
 ازین مثنوی دو نسخه در اشپانک سوسیته کلکته هست *

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
 کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
 ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
 میرزا العبیگ با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
 و تتبع خمسہ شیخ نظامی کرده است انتہی در آتشکده نوشته که
 قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جنابد است شاعر
 معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
 شتافه و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شہنامہ کہ
 باسم شاه طہماسپ صفوی گفته توفیق یافته انتہی میرزا علاء الدولہ
 قزوینی کامی تخلص کہ یکے از امرای اکبری و معاصر قاسمی
 بوده در نفایس المآثر نوشته کہ قاسمی جذبادی در خراسان و
 عراق بمزید فہم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
 عروض و معمّا سرآمد اہمال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
 بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
 و در ادای تشبیہات و خیالات بے نظیر افتاده - و فصایل و کمالات
 بسیار دارند - و در ریاضیات بے بدل زمان خون است - استفادہ
 علوم در خدمت علامہ دہر استاد البشر میر غیاث الدین منصور
 شیرازی نموده - در فرصت کہ جامع این کلمات متوجہ دیار ہند
 چون در بلد کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمہ بر سبیل

آسمان اول (۱۳۷) زبدة الأشعار قاسمی

عرضه به بندگان حضرت اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملة ازان معلوم میگردد و العبارة هذه *

بندگی کمترین قاسم جذابی بذروه عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه
پادشاه خلائق پناه خلد الله تعالی ظلال دولته و معدنیه علی
مفارق العالمین - میفرسازد که فلانی در گذرگاه که متوجه سفر دهند
بودند این کمینہ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجاله الوقت خود را
بوسیله صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضعیف منیر اقدس
ساخت - انشاء الله تعالی کتاب شاهنامه ماضی که چهار هزار و
پانصد بیت است و شاهنامه نواب اعلیٰ که آن نیز اینقدر است
و شاهرخنامه که پنج هزار بیت است و لیلی میخون که سه هزار
بیت است و خسرو شیرین که آن نیز سه هزار بیت است -
وزبدة الأشعار^(۱) که چهار هزار و پانصد بیت است ببحر مخزن الاسرار -
و گوی و چوگان که دو هزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستاده میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاه معلی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتوقف و
هدایای پادشاهانه سرفراز شدند انتهی از موقوفات او یک شهنامه
است درم لیلی میخون سیوم کارنامه که گوی و چوگان نیز اوزا نامست

(۱) در نسخه نفایس المآثر که پیش نظر است اینجا بدین وتیعه مرقومست

که - زبدة الأشعار که چهار هزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار ۱۱

آسمان اول (۱۳۸) دولت بیدار ملاشیدا

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخانمه ششم عاشق و معشوق هفتم
زبدۃ الاشعار و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک جلد
بخط ولایت در کتابخانه اشپاتک سوسیائی کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره
آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی
این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند
افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای
حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعوفه و
اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل
بندگان شاهي درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت -
و بواسطه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عرشه ثامن
بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت ممانت چشید - انقبی در ریاض الشعرا
نوشته که مولانا شیدا بسیار بلند طبعیت واقع شده لیکن پست فطرت
بوده زیرا که اکثر اشعارش مآخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه
بعنوان توارک واقع شده باشد بلکه درین امر عاصد و مصر بوده -
در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی
خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه
مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیذمائی تمام بیاره کاغذها
نوشته در اشعارش بندرت شعر بلندی بهم میرسد - بسیار تندخو بوده
دم الت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

ملاّ رشدي باو شبافته داشت - پیدوسته بمحض توفیق از اقران و امثال
که حاجي محمدجان قدسي و طالب کلیم است و هر یک بصفات
حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهای در سوز آزاد آورده که از
منظومات ارست مثنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عمیم

انتهی میرزا طاهر این دو بیت از ان مثنوی آورده * شعر *
شامه من تیر شد از راستی * دور ز رنگ کبی و کاستی
تیر چوبه پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پر

(۱۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التواریخ
و تذکره نصرآبادی نوشته که او دکن شیخ حسین است در صغر سن
بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز
سرآمد افاضل اعصار گردید - بر روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثانیین
و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجبه
و هیئتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهی در آمده و
ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جیل عامل که از صفات
شاهست و اصفهان را وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی
نن و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی
در قفله اعلیّ تشیع از - و بعضی که او را عاملی بالف نوشته اند

سہواست چہ آمل بالف شہرہست از مازندران و عامل
بعین در شام - شیخ مصباح الدین سعدی شرازی رحمۃ اللہ علیہ
فرمودہ * مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیدہ شکیبہ ز تماشای باغ * بے گل و نسوین بسر آرد دماغ
گر نبود بالمش آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
در نبود دلبر ہمنواہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
در نبود مرکب زرین لگام * پای تواند کہ رود چند گام
این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بیچ
بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ * مثنوی *

گر نبود خنک مظلالم * زد بتوان با قدم خویش گام
در نبود مشربہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
در نبود بر سر خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بنان جویں
در نبود جامۂ اطلس ترا * دلق کہن ساتر تن بس ترا
شانہ عاج ار نبود بہر ریش * شانہ توان کرد بانگشت خویش
جملہ کہ بینی ہمدارن عوض * وز عوض گشتہ میسر غرض
آنچہ ندارد عوض ای شہویار * عمر عزیز است غنیمت شمار

(۱۴۱) و بریں وزنست حسن گلو سوز زلای خوانساری -
در سر آۃ البیدال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سر آمد
وقت ملا زلای شاگرد میرزا جلال اسیر است - و اُستاد سخنوران

غامض‌نقدیر - خیلِ صفای شامه استعداد باید تا بوی از گلهای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشرفه
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیفیت صمیمی خیالش بر
صدر نشینان مصطبه هشیار مغربی خم خم بادا شوق پیماید - و
سرجوش سبوی فکرش گرمزان بادیه طلب را بشارب عشق و
محدث رهبری نماید - انتهی و در هفت اقلیم نوشته زلای
خوانساری - شاعر است که آب سخنش خاک کدورت خاطرها
فرو نشانیده و آتش فکرش باد را در تگپوی غیرت افکنده - واله
داغستانی گوید مولانا: لای خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتاده کوثر را درخوری خجالت نشانیده - در زمان
شاه عباس ماضی بوده مداحی میر محمدباقر داماد بسیار
نموده نوازشها از وی یافته - چند مثنوی در سلک نظم کشیده
است - و در ذکر میرنجابت اصفهانی گفته که - زلای خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راه بوالحمی مداخلت افتاده
باعتماد خود این روش را نزاکت‌گویی دانسته اند و حال آنکه
از قریط توجه درین وادی بی غلط کرده از منزل مضمون دور
افتاده اند - از عهده روش نزاکت‌بندی عالیه‌موری توشیحی بقوت
طبع و زور مایه برآمده - و هر کس تتبع او کند البته کارش بمبطل‌گویی
می انجامد - انتهی آذر اصفهانی نیز گوید که زلای از او باب نظام
خوانساری است اما بهشت و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

کنال سلامت - اما بصحت و سقم شعر مربوط نبوده بهر حال بیشتر اوقات صرفِ مثنوي کرده و هفت مثنوي دارد - محمود و اياز - آذروسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره خورشید - حسن گلوسوز - سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهى آزاد بلگرامي گفته که زلالي خواند ساري زلال طبعش در مثنوي طوفان میکند - و نيسان کلکش درين بحر آلاي شاهوار مي افکند - انتهى هفت مثنوي زلالي را سبعة سياره و هفت آشوب لقب است - و او در بهر رسانيدن مصارع بمسله خيله طبع آزمائيها کرده چنانکه در ديوانچه منثور سبعة سياره گويد - چار مصراع بمسله فرقائي چنين پرداختم * بيت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نص صحيح است و کلام حکيم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کليم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سيمپوش رياضِ نعيم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروي خوش رسمه حسنِ قدیم

آغاز مثنوي حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تير شهابست بديو رحيم

اين مصراع بمصراع غزالي مشهدي که گذشت اقرست - و ميوزا

ظاهر نصرا بادي بمسله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * اره کش تارک ديو رحيم

بعثت ابرو را نيز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مظلوم ديوانچه نظم قدیم

آسمان اول (۱۴۳) مثنوی باقر کاشی

سبعه سیاره که در کتابخانه اشیا تک سوسیته و غیره هست در آن جز محمود و یاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت - داغستانی در ترجمه میرنجات جای که ذکر مهملات زلالی میکند میگوید - از حسن گلوسوز زلالی * بیت *

ای ز تو چستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما را گدازد گردن بسود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرد - داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرد گویند برادر خرد ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس - داغستانی گوید باقر خرد کاشی - بنسبت مقصود خرد فروش که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - زی صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در بیجاپور مدتها اقامت داشته (تقریباً) هم صاحب فهرست میگوید که او مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

و ناست باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصیر آبادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میکرد -

آسمان اول (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقاً که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرف شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحکم که طالبانی آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکی دامن زنجویان نکوست * آینه را زخم قفا زبردست
در سرو آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخبر بوده و لطیفهای بشجا
ازو بیشتر سرزده انتهای سنه وفات سلیم در سرو آزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیا ناک سرسیتی
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اوگش اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ری طبع سلیم

* حکایت دوم *

سنه ۱۰۵۷ از بین سامان دور * داشت خورده همچو مهتاب نور

آسمان اول - (۱۴۵) مثنوی حاذق - و ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصفِ خر گفته از نوشته شد * شعر *

از فرسِ عمر سبکتارتر * از خرِ طنبور خوش آوازتر

بانگِ زراکب نشنیده است سخت * چوبِ ندیده است مگر درخت

کار نه با نیک و بد مردمش * به بود از ریشِ منافق دُش

(۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سر آزاد

مرفوعه است که حکیم حاذق بن حکیم همای گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حاذق قنچور سیکریست - در عهد

جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاه جهان در سال اولِ جلوسِ خود حکیم حاذق را بسفارت نزد

امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادا

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و

خدمت عرض مکرر بمعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مستقر الخلافه اکبر آباد گوشه انزوا گرفت و بمالایان پانزده هزار روپیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیانه از

بافانهای متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۹۷) در اکبر آباد شربت فنا چشید انتهای شعر این

مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجای گیلانی - و اله

داغستانی گوید مولانا نجای گیلانی از شعری زمان شاه عباس

مثنوی بود - صاحب مثنوی نارنیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست *

گشت زنائیر هوا تلخ کام * شور عرب لیلی شیرین کلام
ر آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس رخت بآتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پر در تبخاله شدش درج لب
لجه اعجازی آمد بجوش * معدن یاقوت شدش در فروش
بر طبق نقره طلا کرد حل * گشت بزر صحنه سیمش بدل
داشت عیسیار زر او بیم شک * صیفری حال زدش بر میک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سری قصدش حکیم
دید چو فصاد ترازش کرد * رشته جان بسته بازویش کرد
نشتیر آردش آستان کار * بر سر خونریز چو مرغان یار
چون سر نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از آنجا که ز عین و داک * هست میان دل و جان آتاج
برد دران واقعه پرتعجب * بر طرف بادیه مجنون بتب
در تب غم مبر و تسلیش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشباه دویی گشت فرد * نشتر عشقش سر رگ باز کرد
شد چو نوبسند لوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وز دست مثنوی الهی بقول والجناب

آسمان اول (۱۱۶۷) مثنوی الهی و ادهم

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
(سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی ارشدی بوده و نیز بار
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برن الهی ز جهان گوی سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینک * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازک مزاج و خوشخود بوده نام
الهی تخلص خود کرده انقبی *

(۱۴۸) و برون وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته

ابراهیم ادهم سید عالی نسب مثنوی نازک است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انتقایی ملتها - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکره
سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
ایده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرده یا کشته شده
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زله حدیث است بصری قدیم

تمام نسخه که در کتابخانه اشیا تک سوسیتین کلکته هست
در آن - زله حدیث - بنظر فایز آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
آورده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهر است - و در آسمان

سیمّ حال رفیق السّالکین او می آید *

(۱۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصرآبادی

گفته که نافلا محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی
ترازوی انصاف در کف داشت در سنجش بحدّ بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقّا که در سلسله
سوزنن بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه بے سوز و محنت نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدشمنان کشد از خوشه تیر

(۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصرآبادی

مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تگلو و ساکن طهرانست
مدّت قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمد -
خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پمندیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چون دو اسب گور بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد
(۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

(۱) گویا بیچاره درین تذکره بسیار مصداق است || (۲) در نسخه تکتقر

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مننوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تبع مخزن الاسرار کرده است انتهى *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مطهره بجهت
خرامیده - گویند مننوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مننوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر زاینی در حدائق سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر سترده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هشت عصای ده امید و بیم

این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تو بی عین جود
چون قلمت مد زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبدش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیل و نهار

(۵۴) و برین وزنست مننوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیوم بیگ صبحی تخلص توی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مرد می و آدمیت بود .

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهر صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمالات -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود . توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملات صبحی خوش طبعیت
برده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سست پی * بجای تو خالیست چو آواز نی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملا شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملا محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمال
اصفهانست از اقربا و شاگردان ملا عبدالحمید است - مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز رانده چهره نشان * طوق مه و منطقه که کشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیرق اسلام بسپابه داد
کوه بدل بست که راز بست این * شعله بچان ریخت که ناز بست این
بار غمش در دل در دیده اشک * کوه در انبانه و دریا بهمشک
(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که

میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والده صبیحه راده شاه عباس ماضی
و از جانبِ پدر خان میرزا رفیع صدر ممالک خاصه که از اعظم
سادات شهرستان منی اعمال اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
باشان دادند - در توثیق نظم نهایت قابلیت داشت - مثنوی

آسان اول (۱۵۱) منتهی طاهر وحید

گفته و این چند بیت از انست * شعر *

ریخته از ششپر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه

عزم جهانگیرش ارم زند * هر دو جهان چون مژه برهم زند

سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان

دوش یانرا سپر پر شکوه * مهر درخشان زبر پشت کوه

(۵۷) و برین زلست منتهی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلگرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه

عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از هم عصران می برد - الحق

در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر انتاده و آنقدر

دوشیزگان معانی که از صاحب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا

که دست بهم داده - ابتدای حال بتکریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی

شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمسين و الف

(۱۰۵۲) بر تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته

بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کلی باشد سر بلند

گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف

(۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل

بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت

متساعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه

خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورق عقاب گردید -

تا آنکه از کدورت هستی و ارست و رخت سفر ازین بهر تکه بعالم دیگر

بست - چند مثنوی دارد - یک مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست نهالی ز ریاض قدیم
 در مفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی والهی قمری در ریاض الشعرا
 نوشته میروالهی قمری از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در سرمد حیات بوده انتهای
 و نیز در آتشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیاالتک سوسیته
 کلکته دو مثنوی او دیده شد - یک بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بلبل خوش نغمه بستان چو * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعی ز دیار یمسن * بار بهستان بعزم ختن
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر در دروازه فرو آمدند
 عارضشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شبها رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم ره آغاز کرد
 رفت بهر سری دران دشت تار * مردم آن قافله بشپان چو مار
 مشعلی از در بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش تافتند * راه بسو منزل جان یافتند
 مرگده آمد بنظر آشکار * دام و درش لعل و زهره نگار
 زنده دلی بسود درین کاروان * مرد جهانده شیرین زبان

آسمان اول (۱۵۳) والہ ہروی و سنجر کاشی

رفت بآن مرقد و الامقام * دادہ باداب کردمان سلام
گفت کہ این مقبرہ خوش با صفاست * راستی این جایی کدام اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست
(۵۹) و برین وزنست مثنوی والہ ہروی - نام او در پیش
حسین تخلص والہ - اما داغستانی و الہی ہروی بیا نوشته و گفته
کہ او در عہد سلطان حسین مرزا بایقرا بودہ - انتہی چند مثنوی
دارد صاحب بہار شمع از مثنوی مخزن او این شعر کہ در حید
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خندہ طراز لب گلہای باغ * دیدہ گشای دل عاشق ز داغ
(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجر کاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکدہ نام او میر محمد ہاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشتہ - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده کہ سخنش
هموار است و نثرش آبدار - دیوانش بنظر اہل معان در آمد غزل و قصیدہ
و مثنوی بہت رتبہ دارد - در سلب سالزمان اکبر پادشاہ انتظام
داشت - در اولش عہد اکبری جانبہ بیجاپور حرکت کرد و در
ظہر غزایت ابراہیم عادلشاہ قوار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلپا شاہ عباس ماضی با خلعت فاخرہ بنام او مدور یافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این صورت

آسمان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا قرداماد

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنچری

تاریخ است - مورخ دوعده زاید را بحسن تعمیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا

جلالی اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه رجاء فصیحی کشیده اند

دیوان ری که در کتابخانه اشیانک سوسیتنی کلنکه است دران دو

مثنوی ازو دیده شد یک بوزن مخزن که در ستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفایان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بوسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بردش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبین * قبله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالمقدار و زبده حکمای روزگار بوده و بر اثلث

آسمانی اول (۱۵۵) میرزا جلال اسیر

المعتمدین گویند - تصانیف عالیه اش مدار علیه فضایی نامدار و حکمایی و الامتدار - از نوط شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجملا جناب میر ثمره شجره و جود مسعود میر شمس الدین الشهبیر بداماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالعال است - جناب میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد - در تصفیة باطن و تزکیة نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلوی بر بستر ننگ داشته - در عهد شاه صفی باتفاق بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف لباس عاریت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله امافی تاریخ فوت آن قدوة الفضلا را چنین یافته *

عروس علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبع بقرت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتهی - در بهار عجم این در شعر از آن مثنوی آورده - در توحید گوید *

در شرف در مدف دل نهاد * در افق بر کمر گل نهاد

سرمه ده چشم عدم از وجود * نورده جبهه چرخ از سجد

(۶۳) و درین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهانی - در سرو آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر این مرزا مومن شاعر ادابند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ فصیحی عربست اما با میرزا ضایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نغمه ستایش می سنجید و جایی میگردید * شعر *
 با وجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
 ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
 و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بپاک فنا داد انتهی - و آله
 داغستانی گردید که چون اکثر سرمست باد از غوانی بود و در آن
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از کلباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
 در کتابخانه فقیر است چند موزن مثنوی بنظر آمده یک بوزن
 مخزن اولش اینکه

خسر و دریادل غفران بنده * مرشد جم مرتبه خلد از تبه

(۹۴) و برین وزنست مثنوی میر یحیی کاشی - داغستانی

گوید که میر یحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قوی دانسته اند انتهی -
 میرزا طاهر نصر آبادی قاضی یحیی کاشی و میر یحیی قوی در شخص
 نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میر یحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامه چنین
 تحقیق کرده که میر یحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخت اکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در قدم اکوئی گفته میگردید * شعر *

پدم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد

در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک نذاکستان پادشاهی
منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجاهار روپیه از پادشاه مله یافت - میر روزگار بکام میکندرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکند زیرا که شکلی از اشکال حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته انتهی - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فنا ترسی متسررس

بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعر از منقولست در صفت باغ * بیت *
بلبل خوشخوان چو راهنگ زد * بر دل مستان چمن چنگ زد
شعله صفت لاله زجا جست تیز * گشت بفرغان طلا قهروریز

* بیت *

در صفت تاریکی شب

یکمقام از تیرگی شب جهان * هرز سیاهی شده چون خبردان

* بیت *

در صفت زن نحیاله

دهرز مکشش دل پرناله * هر سر مودش دله محتاله

* بیت *

در بیان مسافره گفته

داشت دران بلده یکه خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۴۵) و برین وزنست مثنوی اشرف مازندرانی - در

سرآزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح مازندرانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعری و الا قدرت طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکالمی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زینب الدسابیگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حربه الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زینب الدسابیگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گزشت دیگر قایت روزگار زمام او را

جانپ هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آلتان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه هندگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

آسمان اول (۱۵۹) خفاف - شعیب - صادق

شود در شهر مونگیر از توابع پَنده سِراولِ اجل در رسید و او را بعالم دیگر رسانید - قبر ملا در اینجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می‌باشند - دیوان ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت می‌زنند انتهای - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می
(۹۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم

نشده - در نواد المصادِر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بکی از عجب گزایدنت * در نظر خویش برزایدنت

(۹۷) و برین وزنست مثنوی ابو شعیب - حال او نیز

معلوم نشده - غالباً این غیر ابو شعیب هروی باشد که معاصر رودکی بوده - این شعر در نواد المصادِر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * زبخته پالانِ مژگان فرو

(۹۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در ریاض الشعرا

نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خون مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر می‌گویند شنیده شد که الحال در حیات و در تفروش می‌گذرانند انتهای -
آذر اصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

سمان اول (۱۶۰) مثنوی لایق جونپوری

سیدے والانزاد و عالیہ پاك اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و نشر کمال مهارت داشته *ع* از کوزه همان برون ترزند که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز میگفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت از او دیده - این چند بیت
از مثنوی اوست * شعر *

نه بفرازند این نه سپهر * نه بفروزند این ماه و مهر
کار بدینا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمنّا نیست
گرچه زبون فلک قوسیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعروشی نه شعار منست
این دوسه بیت که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مثال
شعر نه شعرای یمانیست این * ثانوی ترکیب مثنایست این
بارقه طور تجلیست این * شعشعه نافه لیلیست این

(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سرو آزاد بذکر میر عبد الجلیل بلگرامی آورده که میر محمد مراد
متخلص بایق جونپوری که در عنقریب جوانی بشوق ملاقات میرزا صاب
پیاده از هند بصفهان رفت و روزگاری بخدمت میرزا بسر برده
بهند بارگشت - و از پیشگاه خلد مکان مدتی بسرانجام نگری دار السلطنه
لاهور سرافرازی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبد الجلیل)
بسیار مرتبط بود و باشارا ایشان خمسة درسلک نظم کشیده - چهار

آسمان اول (۱۶۱) مطمح الانظار حزین

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصویر بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میکشاید که * شعر *

راقم این نامه معنی سواد * محو سخن بنده محمده سواد
بود شبیه انجمن آرای فکر * داشت سره گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سرچشوخسته سندان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبد الجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکتی گل با مشام
می برد از طرز بسطاب سراف * گریه تر از نشسته می با دماغ
دید که فکر سختم پیشه است * دل گریه صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبزه و زار به
بس بود از بهر مخمور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تار کرد * روی سخن را بنفس غار کرد
شد ز پر خوانه دل جاسوه گر * خیال معانی ز پی یکدگر
خامه بتحریف و گوی ساختم * نقشش دلاریز بهر انداختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکر نوی
(۷۰) و برین وز دست مطمح الانظار حزین - احوال او

از دیو لاخ هند که انسان نداشته است
 شعری شاهجهان آباد بشور آمده متصدّی جواب شدند - شیخ اقامت
 دهلی بے لطف دیده باکبر آباد قدم رنج کرد و از آنجا باراد بنگاله
 ببئارس پس بعظیم آباد پَننه شتافت - و فسخ عزیمت بنگاله نموده
 ببئارس عود کرده آن شهر را دلهاد توطّن ساخت - الحال در آنجا
 عافیت خانّه ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتہی -
 در مفتاح التواریخ نوشته که در بئارس قبرے از برای خود ساخته
 انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذاشت که اینقدر
 دیر چراست انتہی تا آنکه در سنّه یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
 راهی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصے این
 تاریخ بتعمیه گفته

تمی گشت هیبات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزن
 در مجموعه مثنویات شیخ که در کتابخانه دهلی و اشیا تک سوسیّتی
 کلکته بنظر فقیر رسیده از هر یک ورق چند بیش نیست چنانچه
 ازین نسخه همین دیبلجه دو ورق است در حمد و نعت - ظاهرا بعضے
 صورت اتمام نیافته باشد - شعر اول مطمح الانظار

ای دل افسرده خروشت کجاست * خامشی از زمزمه جوش کجاست
 (۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانّی - او ابوالفضایل
 میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقانّی خلف میرزا ابوالحسن
 گاشی تخلص - حکیم قانّی که در پشینان اعجوبه رزگار است و بعد

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حکیم قانپ شیرازی

از علی حنین شاعر باین جلالت شان از ایران برخاسته بنای
وسیع فضای هنر را بارگان اربعه زبانهایی چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یک از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
ازان نمیکشت که گوینده پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بنیان بیانرا بروضه خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمشاه ماضی محمد شاه شازی اورا
حسان العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آنافان نسبت
بهاو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدر و جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبذ از انوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصه صحبت بانوی و سرا و
بر او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه *

بانوی شه قبله اهل حرم * گلبرگ رضوان گل باغ ارم
مهر فلک شیفه چهر او * زهره و مه مشرقی مهر او
راهزن زهره دو هاروت او * لعل جگر خون ز دو یاقوت او
در آخر گوید *

ای دل از معنی هر قصه * کوش که باره بهری حصه
قصدم ازین قصه نیک بکسره * صحبت بانوی و سرا و مه

بانو روحست و سرار روزگار * برة همان سیرت ناسازگار
چا چو کند سیرت بد در بدن * روح گریزد بضورت ز تن
کوش که از سیرت بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نه‌ی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و دافع غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *
غالب نام آدم نام و نشانم مپرس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میوزا نوشته - اکبرآبادی المولد دهلوی المسکن - شاگرد میوزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظاما و نثر مراورا مسلمست بلکه بیشتر نثر او دلربا تر -
لیکن حال سخنندانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر
درفش کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصا مؤید برهان و شمشیر تیز تر بر تماشائیان سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرتبه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمینا هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرتبه تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یک هزار و دویست و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته
* ع * * مرگ هیاهات میوزا نوشاه *

* ع *
اما شمس الملک مظفرالدین حیدر خان بهادر مظفر جنگ فرماید
* شعر * سال میلاد اوست لفظ غریب * سال فوتش بمرد غالب آه *

آسمان اول (۱۹۷) رنگ و بو و تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینک * بیت *

بے ثمره بزرگري پيشه داشت * در دل صكرای جنون ريشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برين شعر * خوك شد آه واقع شده
در مؤيد برهان صفحه (۱۴۲) مرقوم گشته فلانكوره *

(۷۳) و هم برين وزنست مثنوي رنگ ربوي او - که

همين چار ورقست - اولش اينكه * بیت *

بود جوان دولتي از خسروان * غازه کش عارض هندوستان

(۷۴) و هم برين وزنست مثنوي يك ورقه او - که در

تهنيت عيد الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اينكه * بیت *

باز بر آنم که بدینای راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برين وزنست ديگر مثنوي يك ورقه او - که در

تهنيت عيد بوليچمد فتح ملكت رقم کرده - سرآغاز اينست * بیت *

منكه درين دايره لاجورد * کرده ام از حكم ازل استخورد

قافيه بلبلچه قدما - الفاظ و تراكيب متقدمان در كلامش بسيار

يافت ميشود - هرچه دلش خوش ميكند مينويسد قبيح بود اين

فصيح - در پايان اين مثنوي گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظاميست اين * مدح مخوان خط غلاميست اين

(۷۶) و برين وزنست مثنوي تاج سخن از وحيد العصر

مخدومي والا جناب مولوي محمد عيدالرفيع متخلص بوحيده

دام افزاشه که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منظور است -
 و در نثر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
 صرعت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیکه چند از اوایل آن اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاج سخن راست چو دریتیم
 تاج سخن چیست ثنای خدای * کورست بجا نه بگه و نه بجای
 جان بتی آمای حکیم و کریم * بے تن و جان پای رؤف و رحیم
 آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
 آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آینه ممکنات
 واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
 هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
 اوست که این بزم جهان آفرید * تا بچه فر و بچه شان آفرید
 از پی این بزمگه پسرور * کرد مه و مهر تفساد دل نور
 کرد درین بزم ز حکمت بها * مروحہ جنبان نسیم و صبا
 وهم او فرماید بر عنوان رساله تحفة الساج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبه جان و دل اهل زعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبدالرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دهري صاحب
 فرهنگی دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیه و فنون حکمیہ نزیل
 کلکتہ شدہ در سنہ (۱۲۷۳) رحلت کردہ - بفارسی نیکو مهارت داشتہ -
 بزبان انگریزی کتابے نظم در بند و انداز مثنوی بر شصت و چار

آسمان اول (۱۴۹) مشرق الانوار و چار ایدمار

حکایتست که بنام گیز فیدل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او و الاجذاب مولوی
عبید الله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرس
مدرسه محسنیه می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از پی قلب سقیم
در دلت را نبود ای لیب * بهتر از اسم الهی طیب
نام خدا طرفه پزشکیست هان * و چه پزشکی که مسیحای جان
بیته چند از حکایت اول من کلام تمنا

طرفه حدیثیست شنو پیش ازین * بود شبان سره صحرانشین
خاطرش آسوده ز سر و زبان * پاکگر پاکدم و پاک جان
دیده در آگاه دل و تیزهوش * وز بد و نیک همه عالم خموش
پاس گله شام و سحر داشته * شب بگله چرخ نظر داشته
آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش بر خود و خوشیست
گردش گردنده صیف و شتا * معرفتش کرده قز و دها
از اثر بر قلمون زمی * مشکش کافور و بنفشه من
و برین وزنست مثنوی چار ایدمار از (۷۸)

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نو مشقان
این شهر است - و طبیعتی و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینکه * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * حرف نخست است ز نظم حکیم

در حمد خداوند یگانه

حمد خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم دو بالا کنم

حمد خدا تازه بهار سخن * حمد خدا حسن نگار سخن

حمد خدا مخزن اسرار ذکر * حمد خدا مطلع انوار فکر

حمد خدا نوگل گلزار جان * حمد خدا زمزمه انس و جان

در تعریف سخن و سخنوران

گنج معانی بسخن آورم * معنی نولفظ کم آهن آرم

چپست سخن مظهر اسرار قدس * چپست سخن سایه دیوار قدس

تا قول او

بود نظامی بسوی سخن * پادشه طرز جدید و کهن

ملک سخن ملک نظامی بود * شادمانی از خسرو جامی بود

وله ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ آرای عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گیسوی مشکین نثار قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * زلف گرگیز عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر یکدانه درج قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * نغمه مرغان ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزار الهی شمیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مخزن اسرار خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سرشته راز حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کاسی تخلص که یکم از شعراي اکبري

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم

زینب دیباجه ام الکتاب * زبده نامه فصل الخطاب

قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوان عبدالحد وحدت تخلص دبیره حضرت سید احمد مجدد

الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسمه ابروی عروس قدیم

لااعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکلیل عروس قدیم

لا ادري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

استاذي خداييارمز خواجه اسدالله کوکب یکی از بزرگ شاعران جهانگیرنگر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم

والاجاب مولوي ذوالفقارعلي معنی مرشد آبادي که ناظم

مناظم سخن و بزرگ مدرّس مدرسه عالیہ انگلیرشن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خل و خط شاهد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مدّ تفصیل حساب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حاصل هر چار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * فیہ شفاء تفواک سقیم
 بسمله با دوست عصای کلیم * بسمل این تیغ عدوی لکیم
 شد و مد خطبۀ شاهیست این * طغری منشور الہیست این
 طرہ طغراش فصل الشطاب * ہم خط پیشانی ام الكتاب
 جاسوہ انوار جمال آمدہ * خود شجر طور جلال آمدہ
 نقش مراد دل معنی گرای * ہیکل طفل خرد رهنمائی
 نامہ کوہن نام نشانے نیافت * جسم سیاہیست کہ جانے نیافت
 بواہر عزیزم سید محمود آزاد کہ پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
 در نظم و نثر دستمایہ دارد و شایستگی و فیض پذیری و بہروری
 از ناصیہ کلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینت عنوان کتاب قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * لوح طلسم سر گنج حکیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * آیت الطاف خدای کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * رہبر گنجینہ فیض عمیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * پرہ گشای رخ حسن قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * نوگل گلزار ریاض نعیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیل را گنج کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ افروز جمال قدیم

مولوی معراج الدین واصف تخلص از تلا مدد فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاح الباب لکنز الحکیم

آسمان اول (۱۷۳) به گزینی و امتیاز

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بوسرخوان کردیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * دُرّ گرانمایه بحر قدیم
 مولوی محمد اشرف خان متخلص باشرف از شاگردان فقیر
 بسم الله الرحمن الرحيم * غار رخسار عروس قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیم ز ریاض نعیم
 حسان الهند میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره بترجمه
 عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصراع برای بسم الله
 بهم رسانیده ام که * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیاه تاب رسول کریم
 اما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغاز مخزن اسرار قصب السبق از
 مصرع گوین بسم الله رفته انتهای کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگی دبستان نو پز خامه تحقیق کرده که - اول
 کس که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و
 بآب و هوای دل افروزش طبایع سیاحان آن دیار را بنواخت -
 شاید نظامی بود که نخستین نامه از پنج گنج خود مخزن اسرار را
 دران منظوم کرد - پاکي و تذک اندامی الفاظ و بلندی و نازکی
 معانی این نامه پس آید گا را چنان مسح جمال و کمال خود
 گردانید که مدتها سردای بهم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -
 شاید آن خسرو از همه به گزیندست و خدای شیرین انتهای - آرسه

مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار - اما در جوابها
 اول مطلع الانوار خسرو بعد از آن تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
 هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
 را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع ننموده تم کلامه - و در مرجعات
 خلد برین وحشی کرمانی *



In 1872, he published his *Risālah i Ishtiḡāq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Āsmān* is the last work of Aghā Ahmad 'Alī. It was originally written as an Introduction to Nizāmī's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnāmah i Bahrī*. It contains a valuable history of the Persian Masnawī. As Masnawīs are written in seven metres, the work was entitled *Haft Āsmān*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first Āsmān has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Aghā Ahmad 'Alī died of fever on the 6th Rabī' II, 1290, (June, 1873), at Dhākā, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.

BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Aghá Ahmad 'Alí was the son of Aghá Shujá'at 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *tárkhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáti'*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dillí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Teztar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Teztar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Turánah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled *Wís o Rámín*, the *Sikandarnámah i Bahrí* (or *Iqbálnámah i Sikandarí*) by Nizámí, the *Iqbálnámah i Jahángnái*, the *Muntakhab uttawárikh* by Badáoní, the *Maásir i 'Alamgírí*, and the first two fasciculi of Abul Fazl's *Akbarnámah*.

THE
HAFT ĀSMĀN
OR
HISTORY OF THE MASNAWĪ
OF THE
PERSIANS.

BY
THE LATE MAULAWĪ AĠHA AHMAD 'ALĪ,
PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

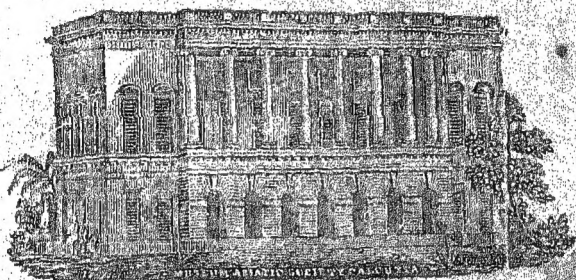
WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,
BY H. BLOCHMANN, M. A.

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS.

1873.

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS
PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
New Series, No. 294.



THE
HAFT ĀSMĀN
OR
HISTORY OF THE MASNAWĪ
OF THE PERSIANS,
Being an Introduction to Nizāmī's Iqbāl-nāmah i Sikandari.
BY
THE LATE MAULAWĪ A'GHĀ AHMAD 'ALĪ,
SECOND PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.
(With a biographical notice by H. Blochmann, M. A.)

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS.
1873.

